

بررسی تطبیقی رساله مدنیه و پنج رساله عصر مشروطه

علی اصغر حقدار

(یک کلمه مستشارالدوله تبریزی/بستان الحق شیخ ابراهیم زنجانی/تنبيه الامة و تنزيه الملة میرزای نائینی/مفتاح التمدن فی سياسةالمدن معین الاسلام بهبهانی/رساله لالان ثقةالاسلام تبریزی)
اشاره

این جستار را در پنج بخش می نویسم، با اشاره ای کوتاه به مقدمات، علل و عوامل تغییر در رساله نویسی سیاسی عصر مشروطیت.

- 1- پیش درآمد در معرفی رساله ها
- 2- تحلیل ساختاری رساله ها
- 3- تحلیل محتوایی رساله ها
- 4- تحلیل مفاهیم رساله ها
- 5- نتیجه در تفاوت محتوایی، ساختاری و مفاهیم رساله ها



ایران در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، دوران سرنوشت‌سازي را طی می‌کرد؛ دورانی که نخستین رویارویی‌های نظامی و دیپلماتیک، شکست‌های غیر قابل جبرانی را به این مرز و بوم تحمیل کرده بود و با انعقاد قرارداد ترکمنچای با روسیه و قرارداد پاریس با بریتانیا، عده محدودی از رجال سیاسی به عقب ماندگی ایران آگاه شده و از تحولات دنیای جدید، شناخت‌های ابتدایی پیدا کرده بودند؛ تغییر در نظام سیاست - دگرپرسی در سیستم اقتصاد و جهانی شدن تجارت و ظهور صنعت مالیه و پیشرفت‌هایی که در زمینه‌های علمی و فرهنگی، از رنسانس به بعد به وجود آمده بود، جهانی دیگر را برای ایرانیان می‌شناساند که پیش از آن هیچ آگاهی از بنیان‌ها و مؤلفه‌های شکل دهنده آن نداشتند؛ این برخوردها، ایران را ناخواسته و بدون پشتوانه‌های لازم، وارد دنیایی کرده بود که در تمامی لایه‌هایش متفاوت با شرایط زیست فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران زمین بود.

امر سیاسی در رسالات عصر مشروطیت

به دنبال این برخوردها، برخی از رجال سیاسی و فرهنگی به فکر چاره‌جویی افتاده و دست به اقداماتی برای بیرون آمدن از عقب ماندگی کشور شدند؛ اقدامات عباس میرزا در تشکیل ارتش متحدالشکل و تلاش‌های امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار در ایجاد حکومت منتظم و تکاپوی برخی از تجار ایرانی برای راهیابی به دنیای تجارت مالیه و وارد کردن صنعت مدرن به ایران، از جمله اقداماتی بودند که در آن دوران به انجام می‌رسید و جسته و گریخته،

اثراتی در ذهن و زبان ایرانیان از خود بر جای می‌گذاشت؛ با گسترش ارتباطات تجاری و دیپلماتیک ایران و اروپاییان، آموزه‌های سیاسی و فرهنگی نیز به ایران راه یافت و سخن از سیستم‌های سیاسی به میان آمد که مردم را در تعیین سرنوشت خویش دخالت می‌دادند و از تعیین حدود حکمرانی و تدوین قوانین و ایجاد مشورت خانه و عدالتخانه، سخن می‌گفتند.

جنبش مشروطیت که به دنبال تلاقی دو دنیای قدیم ایرانی و جدید غربی شکل گرفت، متکی بر تجربه و آزمون نوسازی‌های ناکام و اولین جنبش‌های اجتماعی در ماجرای تنباکو و درخواست عدالت خواهانه بود و در همان مراحل اولیه شکل‌گیری، با ارتقای مطالبات مردم و نخبگان، موفق به ایجاد نخستین پارلمان و قانون اساسی در ایران گردید؛ این جنبش دوره‌ای از تاریخ ایران را مختومه اعلام کرد و شروع دوره‌ای تازه را نوید می‌داد.

مشروطیت همان طور که در ایجاد نهادهای جدید مدنی و سیاسی، دگرگون کننده بود، به همان اندازه در تغییر اندیشه‌ها و زمینه‌های فرهنگی نیز تأثیرگذار بود؛ با مشروطیت و پیش زمینه‌های آن، فرهنگ و اندیشه ایرانی دچار چنان تحولی شدند که دیگر جریان‌ات و واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی - فرهنگی و اقتصادی را با معیارهای و آموخته‌های پیشین نمی‌توانست به ارزیابی و تحلیل بگذارد؛ در این میان، اندیشه‌های سیاسی در کانون تحولات و تغییرات اساسی قرار داشت و بنیان نهادهای نوین قانونگذاری و... ذهن برخی از فرهیختگان را به خود مشغول نموده بود.

در زمانه‌ای که مقدمات مشروطه خواهی فراهم می‌شد و ارتباطات ایران زمین با دنیای غرب رو به افزایش بود، عده‌ای از اهالی فرهنگ و سیاست با آگاهی از تحولاتی که در سیر تمدنی انسان‌ها به وجود آمده بود، رسالات و کتاب‌هایی را تألیف و انتشار دادند که از نظر محتوا و فرم هیچ سابقه‌ای در فرهنگ سنتی نداشتند. در آن رساله‌ها بود که تغییر در نظام اجرایی و آشنایی با ایده‌های سیاسی دنیای مدرن، آموزه‌های سنتی را در رابطه با مسائل حکومتی و شیوه کشورداری که سابقه‌ای چند صد ساله در فرهنگ ایرانی داشتند، بیش از هر زمینه‌ای در اندیشه و عمل ایرانیان به چالش کشاند.

در پیش زمینه‌های استقرار مشروطیت، برخی از مردان سیاسی و عده‌ای از نخبگان فرهنگی که با دگرگونی اندیشه‌ها و زیست جهان نوین انسانی آشنا شده بودند، رسائلی را در ارتباط با حدود و قیود حکمرانی به رشته تحریر درآوردند و از تحولاتی سخن گفتند که تجربیات انسانی را در اداره کشور و انتظام مملکت در دوران جدید تمدنی آزموده بودند؛ با ایجاد نخستین پارلمان در ایران و تدوین اولین قانون اساسی که نهادهایی برآمده از مدرنیته بودند و پیشینه‌ای در فرهنگ و جامعه ایرانی نداشتند، متون و آثار سیاسی شفاف تر از پیش، به کاوش از امر سیاسی و شیوه‌های حکومتی و اشکال مختلف دولتی پرداختند.

در آن دوران کسانی چون میرزا ملکم خان ناظم الدوله نیز با تدوین رساله تنظیمات از حد و

حدود قانونی پادشاه می نوشت و بر استقرار دستگاه منتظم تأکید داشت؛ کسانی هم بودند که بدون توجه به تحولات زمانه در کار تحریر اندرزنامه ها و رهیافت های دیگر سنتی به مسائل سیاسی بودند؛ معرکه اندیشه ها در تبیین جایگاه حکومت و جدال میان قدیم و جدید در اندیشه های سیاسی، بیش از هر جایی در دوره های اول و دوم مجلس شورای ملی نمایان شد؛ در آن دو مجلس- خصوصن مجلس اول- جریان های فکری و احزاب اولیه ایران حاضر بودند و ایده های سیاسی گوناگون را از سوسیال دموکراسی تا آنارشیسم و لیبرالیسم و... به محک آزمون عملی و تجربه های عینی درآوردند.

با صدور فرمان مشروطیت و برپایی انتخابات صنفی برای اولین دوره مجلس شورای ملی، ایران به تعبیر سیاسیون آن دوران جزو کشورهای مشروطه درآمد و با تحول در لایه های سیاسی - اقتصادی پیشین و تلاطم تازه ظاهر شده در روابط جهانی ثروت و قدرت، تن به شرایط جدیدی داد که حوادث بعدی را در چارچوب جغرافیایی ایران زمین و نقش آفرینی قدرت های بیگانه - بخصوص انگلیس و روسیه - را به دنبال داشت؛ اگر در زمینه های داخلی مشروطیت، نظام سیاسی را از شیوه استبداد فردی به مشروطه سلطنتی رساند، مواجهه ای که سال ها پیش از استقرار مشروطیت آغاز شده بود، این انقلاب در زمینه های خارجی نیز ایران را درگیر روابط بین المللی دیپلماتیک و بازی های سیاسی کرد که بر سرنوشت این سرزمین در سال های بعدی تأثیرات گسترده و ماندگاری نهادند.

وجود عناصر ملی گرا در مجلس اول توانست با ایجاد نهادهای نوین مالی و حقوقی، به بازسازی سیستم ناکارآمد قاجاریه و گذار از هرج و مرج حاکم بر جامعه فائق آمده و با ایستادگی واقع بینانه در میان دو قدرت جهانی آن روز - روسیه و انگلیس - در قرارداد 1907 میلادی که بر اساس آن ایران به سه منطقه شمال - تحت نفوذ روسیه - جنوب - تحت نفوذ انگلیس - و مرکزی - تحت حاکمیت دولت قاجاریه - تقسیم و عملاً استقلال نیم بند ایران از بین می رفت، مهر بطلان زده و یکپارچگی این مرز و بوم را به ثبت رساند. در چنان شرایطی ایران زمین نوع تازه ای از کشورداری را با نام مشروطیت تجربه می کردند؛ منظور از مشروطه حکومت قانونی و غیرشخصی است، و البته قانون همه چیز را مشروط به خود می کند. برای پدران جنبش مشروطه درد ایران بی قانونی و حکومت دلخواسته بود و در همه سده بیستم، حتا در آن دوره ها که به مبالغه "دموکراسی" نام گرفته است، این درد بیشتر بی درمان ماند. انقلاب مشروطه در همه جا Constitutional Revolution شناخته شد.

در چنین شرایطی، در داخل سرزمین ایران، روز 26 مرداد 1285 پایه مشروطیت با تهیه نظامنامه انتخابات و شروع بحث در چگونگی تنظیم قانون اساسی، مستقر شد. با حضور نمایندگان منتخب مردم در عمارت نظام، با دعوت نامه رسمی از سوی دولت ایران، نمایندگان کشورهای خارجه و سرداران و روسای ایلات و نزدیک به دو هزار نفر از شاهزادگان قاجاریه به

دعوت مظفرالدین شاه، در مراسم افتتاحیه حاضر شدند. مردم نیز در خیابان‌های اطراف با شعارهای «زنده باد مشروطیت» و «زنده باد ایران» و با دسته‌های گل از نمایندگان خود استقبال کردند. در آن مراسم مشیرالدوله از طرف دولت به ایراد لایحه‌ای پرداخت که در آن از اهمیت نهاد قانونگذاری در ایران و اقدامات عاجل آن سخن گفت؛ پس از مشیرالدوله، ملک‌المتکلمین خطابه‌ای از سوی ملت قرائت کرد که در آن نیز بر نقش مردم در دستیابی به مجلس و ضرورت آزادی حقوقی برای ایرانیان و جایگاه قانونی مجلس، اشاره شده بود. با این حال «تازه‌کاری و ناآگاهی مشروطه‌خواهان و "چپ روی کودکان" عناصر رادیکال در میان آن‌ها بزرگ‌ترین سهم را در بی‌اعتبار کردن مجلس داشت. نویسندگان قانون اساسی، خردمندانه یک شیوه انتخاباتی متناسب با شرایط آن روز ایران را اختیار کرده بودند. انتخابات مجلس با رای همگانی و هر فرد یک رای نبود. در مجلس اول که بهترین مجلس آن دوره بود اصناف شش گانه سهمیه نمایندگان خود را برمی‌گزیدند. اما رادیکال‌های گمراه و عوام فریبان کوتاه‌بین خواستند راهی را که دموکراسی‌های باختری در چند سده تا همین دوران ما پیمودند، و به تدریج از انتخابات محدود و گاه غیرمستقیم به همگانی کردن حق رای رسیدند، یک‌شبه بروند و با این استدلال ظاهرپسند که افراد ملت برابرند رای همگانی و مستقیم را – اما باز منهای زنان – به جای آن گذاشتند. در عمل آشکار شد که معدودی افراد ملت بسیار برابرتند.»

در مراسم افتتاح مجلس شورای ملی، نمایندگان به حضور مظفرالدین شاه رسیدند و شاه در سخنانی خطاب به نمایندگان مردم، از آرزوی خود در برپایی مجلس قانون گذاری و اهتمام تمامی طبقات مردم برای قانونمند کردن نظام اجرایی کشور و انجام اصلاحات در سیستم سیاسی، سخن گفت. پس از مراسم افتتاحیه، نمایندگان منتخب مردم تهران در اطاق نظام جمع شدند و تهیه نظامنامه انتخاباتی و تدوین اولیه قانون اساسی را آغاز کردند؛ چندین جلسه با فواصل زمانی کوتاه برای اجرای مفاد فرمان مشروطیت و استقرار پارلمان در همان اطاق نظام برگزار شد.

نمایندگان نخست برای نظم دادن به مجلس، اعضای هیأت رئیسه را انتخاب کردند. با تشکیل مجلس شورای ملی و تعیین هیأت رئیسه آن و حضور نمایندگان تهران، مظفرالدین شاه نیز در مجلس حضور یافت و سخنرانی کرد. در شرایطی که مشروطه خواهان فعال بودند، ضعف های نوسازی هم ظاهر می شد؛ با این حال «کاستی دیگر از خود قانون اساسی بود. مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را عملاً در بستر مرگ و شاید بیشتر از سر فرسودگی امضا کرد؛ ولی جانشینش نمی‌خواست زیر بار برود و متحدان نیرومند داشت. پایگان(سلسله مراتب) مذهبی شیعه که بخش مهمی از آن در آغاز با بی‌میلی از مشروطه پشتیبانی نموده بود بزودی به خود آمد و مخاطرات پیشرفت و نوسازی – یک توده آگاه و ایستاده برپای خود –

را برای موقعیت برتر روحانی نماها در جامعه دریافت. بیشتر آن پایگان زیر علم مشروعه‌خواهی با محمدعلی شاه و خان‌های استبدادطلب همدست شد و در پشت همه آنها امپراتوری روسیه بود که به دلائل استراتژیک (رقابت با انگلستان که درآغاز با مشروطه‌خواهان همراه بود و چندی نگذشت که کنار کشید) و سیاسی (پادشاهان قاجار، نوادگان عباس‌میرزا از عهدنامه ترکمانچای به بعد، زیر نوعی حمایت روسیه بودند) و ایدئولوژیک (انقلاب مشروطه همزمان با انقلاب 1905 روسیه درگرفت و مشروطه‌خواهان با سوسیال دمکرات‌های روسیه و قفقاز پیوند داشتند) با مشروطه دشمنی می‌ورزید.»

بنابری تجربه‌هایی که در جریان انقلاب مشروطیت در فرهنگ و سیاست ایران پدید آمد، آن رویداد مبدأ تاریخ جدید کشور شد و امروز هم تجربه‌ای درس آموز بشمار می‌رود؛ در واقع «بازنگری انقلاب و دوره مشروطه نه تنها از نظر اصلاح چشم‌انداز تاریخی ایرانی امروز، بلکه برای نوسازی سیاست ایران ضرورت دارد. اکنون که راست و چپ در همه‌جا، تقریباً، با نگرشی تازه به خود و پیرامونشان می‌نگرند، راست و چپ ایران نیز می‌توانند بسیاری از کوله‌بارهای گذشته را به زمین بگذارند و سبکبارتر به ساختن یک ایران تازه بیاغازند. چنان بازنگری از آنرو بایسته است که در تاریخ همروزگار (معاصر) ایران سنتی نیرومندتر و زاینده‌تر از مشروطه نمی‌توان یافت و نیز از آنرو که این تاریخ همروزگار، بزرگترین مایه کشاکش میان گرایش‌های سیاسی و بزرگ‌ترین مایه سوءتفاهم در خود گرایش‌های سیاسی گوناگون است.»

در بازنگری مستند عصری که ایران را از دوران سنتی بیرون آورد و در دنیای جدید وارد ساخت به تحقیق سخن داریوش همایون درست است که «از زبان و ادبیات فارسی کنونی گرفته تا آموزش و رسانه‌های همگانی و توسعه سیاسی و اقتصادی و برابری زنان و حقوق بشر هرچه از اسباب تجدد در ایران داریم از برکت جنبش مشروطه است. هر بررسی ناسیونالیسم ایرانی، ترقیخواهی، حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی از دوران مشروطه آغاز می‌شود.»

باین مقدمات، مشروطیت و دستاوردهای آن تا دوران معاصر زنده و پویا مانده است. «در دو دهه انقلاب مشروطه، از پایان سده نوزدهم تا آغاز سده بیستم، اولویت روشنفکران و اصلاح‌طلبان ایرانی محدود کردن قدرت مطلقه سلطنت برای جلوگیری از دادن امتیازات به بیگانگان؛ و دفاع از یکپارچگی و استقلال کشور؛ و کوتاه کردن دست روحانی نماها و اشراف و خان‌ها از منابع ملی بود. پدیده‌های دوگانه وابستگی و واپسماندگی که برای روشنفکران آن روز در پادشاهی استبدادی قاجار یگانه می‌شد در مرکز گفتمان سیاسی و فلسفی ایران قرار گرفت.»

با ایجاد مجلس و تشکیل دولت مشروطه در ایران، محمد علی شاه که با دارا بودن تمایلات استبدادی به جای پدر - مظفرالدین شاه - نشست، به مخالفت با نظام مشروطه پرداخت و در

کار مجلس کارشکنی کرد و اندکی بعد خانه‌ی ملت را به آتش کینه و عداوت خود سوزاند. بالاخره در روز 23 جمادی‌الاولی 1326 او نتوانست حضور نخستین مجلس قانون گذاری را در ایران تحمل کند و بعد از يك سري نامه‌نگاري هاي بي‌نتيجه‌اي که میان رئیس مجلس و شاه رد و بدل شد، به کمک قزاقان، مجلس شورای ملي و خانه ملت را به توپ بست.

بمباران مجلس شورای ملي و تعطيلي آن شروع دوراني بود که از آن به «استبداد صغير» نام می‌برند؛ در این دوران محمد علي شاه با برچیدن نهادهای قانونی جدیدالتاسیس، احساسات مشروطه‌خواهان را تحريك نمود؛ تبریز و مجاهدان طرفدار مشروطه پیش‌تاز مقابله با محمد علي شاه و خواهان اعاده مشروطیت بودند؛ به سخن ژانت آفاری «وقتي مجلس به توپ بسته شد و روشنفکران برجسته نهضت در ژوئن 1908 (تیر 1287) مجبور به جلای وطن شدند، مرکز انقلاب از تهران به تبریز انتقال یافت. ارتش مقاومت مجاهدین در تبریز، به فرماندهی ستارخان و به کمک انجمن تبریز و مرکز غیبی، رهبری جدیدی پدید آورد. آنها نه تنها حکومت نظامی ایجاد نکردند، بلکه در گرماگرم نبردها از هیچ کوششی برای ایجاد نهادهای دموکراتیک در تبریز فرو گذار نکردند. ایالت‌های دیگر نیز به زودی از آذربایجان سرمشق گرفتند و حکومت‌های محلی و انجمن‌ها یکی پس از دیگری روی کار آمدند.»

نیروهای متحد مجاهدین و مشروطه‌خواهان در 22 تیر ماه 1288 خورشیدی وارد تهران شده و به کمک مردم بعد از چندین روز جنگ و گریز، مراکز مهم حکومتی و مجلس را به تصرف خود درآورده و بعد از پناهنده شدن محمد علي شاه به سفارت روسیه، تشکیلات جدیدی به نام «مجلس عالی» برای اداره کشور به وجود آوردند که بعد از استقرار کامل قوای مشروطه به حکومت موقت که «هیئت مدیره» خوانده می‌شد، تبدیل گردید و اقداماتی را در راستای تحکیم پایه‌های نظام مشروطه در سراسر کشور به اجرا گذاشت.

اقدامات هیئت مدیره بیشتر ناظر به این موارد بود:

- 1- خلعید و تبعید محمد علي شاه از کشور.
 - 2- محاکمه مخالفان نظام مشروطیت.
 - 3- جمع‌آوری پول از ثروتمندان برای تامین مالیه دولت.
 - 4- انجام انتخابات مجلس دوم.
 - 5- واگذاری حکومت به کابینه سپهدار.
- به دنبال این اقدامات، مجلس دوم شروع به کار کرد و مرحله تازه‌ای از نظام مشروطه در ایران به اجرا درآمد. اما این مجلس نیز دولت مستعجل بود و با اولتیماتوم روسیه که به دنبال ماجرایی مورگان شوستر به وجود آمد، تعطیل شد.
- با سپری شدن دوران استبداد محمد علي شاهي و اعاده مشروطیت، مهم‌ترین مساله‌ای که پیش روی مجاهدان و مشروطه‌خواهان قرار داشت، سر و سامان دادن به وضعیت مالی

کشور و وصول مالیات‌های معوق مانده‌ای بود که باعث کسری در خزانه و تاخیر در پرداخت مطالبات کارگزاران و نظامیان حکومتی شده بود.

فاتحان تهران که در پی عزل محمد علی شاه، اکثریت نمایندگان مجلس دوم را هوادار خود کرده بودند، برای حل مشکلات مالی کشور، با توجه به قرارداد 31 اوت 1907 روس و انگلیس مبنی بر دخالت در امور استقراض خارجی و مستشار از کشورهای دیگر، شخصی به نام «مورگان شوستر» را به همراه سه نفر دیگر (لکفر - شیندلر - هیقاک) از آمریکا برای ساماندهی به وضع مالی کشور و اصلاح امور مالیاتی با تصویب مجلس شورای ملی در بهمن 1288 به استخدام دولت ایران درآوردند.

شوستر بر اساس اختیاراتی که از مجلس کسب کرده بود، در مقام ریاست خزانه‌داری، اصلاحات مالی خود را در خصوص مالیات‌های معوق مانده آغاز کرد و از آن جا که بخش اعظم مالیات‌ها را حاکمان و ملاکان بزرگ پرداخته بودند، برای وصول مالیات‌ها، نیروی نظامی به نام «ژاندارمری خزانه» تشکیل داد و با پشتوانه قانونی به انجام وظیفه پرداخت. در میان کسانی که شوستر برای وصول مالیات به سراغ آنها رفت، شاهزاده فراری ملک منصور میرزا (شعاع‌السلطنه) نیز قرار داشت که تحت حمایت روسیه بود و املاک او جزو اموال بانک استقراضی روس در رهن گذاشته شده بود.

اقدام نیروهای ژاندارمری خزانه که به دستور شوستر به تصرف پارک و ساختمان محل اقامت سابق شعاع‌السلطنه در خیابان سپه - که تحت حفاظت سفارت روسیه بود - موجب اعلام اولتیماتومی 48 ساعته و تهدید به قطع رابطه از طرف روسیه و اعزام سپاهی از رشت به سوی قزوین شد.

اقدامات نظامی روسیه در داخل خاک ایران و پافشاری بر اجرای اولتیماتوم، دولت ایران را به تسلیم واداشت و مورگان شوستر به همراه دیگر همکارانش از ایران اخراج شدند، بدون اینکه تحولی در نظام مالیاتی و ساماندهی به امور مالی کشور انجام گرفته باشد.

بعد از اولتیماتوم روسیه که منجر به تعطیل شدن مجلس دوم شد، یک دوره فترت نزدیک به سه سال تا گشایش مجلس سوم به وجود آمد که اوضاع کشور را بیش از پیش در هرج و مرج فرو برد؛ اما مجلس سوم در 1332/1916 بعد از انجام انتخابات تهران و بخشی از شهرهای دیگر شروع به کار کرد. سرنوشت این دوره مجلس نیز مشابه سرنوشت دو دوره قبلی مجلس بود و با ورود نیروهای خارجی درگیر در جنگ جهانی اول و عدم مراعات بی‌طرفی ایران در آن جنگ، سومین دوره مجلس شورای ملی نیز به تعطیلی کشانده شد و ایران بدون مجلس گرفتار شد. با اشغال ایران توسط نیروهای خارجی، علما به جهاد علیه متجاوزین فتوا دادند و نهضت مهاجرت نمایندگان مجلس - اعضای دولت و ملیون به سوی غرب کشور آغاز شد و در محرم 1334 دولت موقتی توسط نظام‌السلطنه مافی در کرمانشاه

تشکیل گردید تا به امور کشور بپردازد و راه را برای احقاق حقوق ایران در هرج و مرج جنگ جهانی اول فراهم سازد.

اما این اقدامات با دخالت‌های بیگانگان نتوانست موفقیت لازم را برای ساماندهی به امور از هم گسیخته کشور دست یابد. «در این اوضاع و احوال، روابط ایران با ممالک دیگر هم حکایت خود را داشت. ضعف دولت و نبود نیروی نظامی مؤثر و کارآمد موجب شده بود که مطامع و منافع روس و انگلیس به طور مستقیم و با نادیده گرفتن عرف‌های معمول دیپلماتیک وارد شریان‌های حیاتی مملکت شود. در نتیجه این امر نوعی دوگانگی به وجود آمده بود: از یک طرف این قدرت‌ها با دولت ایران در مقام نماینده سیاسی ملتی آزاد و مستقل وارد مذاکره می‌شدند و از طرف دیگر، چون می‌پنداشتند که دولت ایران عاملی بی‌اهمیت و بی‌مقدار است، امور خود را در ایران طوری انجام می‌دادند که گویی آنها در اداره مملکت صاحب امتیازند، چه بدون مراجعه به دولت ایران با ایرانیان وارد معامله می‌شدند و در صورت لزوم هم منافع خود را با بهره‌مندی از نیروی نظامی سامان می‌بخشیدند. با استفاده از این شیوه، منافع و مطامع دو قدرت روس و انگلیس با جو آشفته سیاست داخلی کشور گره خورد.»

با این پیش زمینه های تاریخی و معرفتی عصر مشروطیت، از میان نوشته های متعدد و رسالات متنوع سیاسی که به بیان اندیشه های سیاسی سنتی و جدید در فرهنگ ایرانی توجه داشتند، به شش رساله می پردازم. بی تردید انتخاب این رسالات شش گانه به خاطر اهمیت معرفتی و تاریخی آن ها در میان دگردیسی زبان و ذهنیت ایرانیان به مفاهیم و نهادهای سیاسی و اجرایی و جایگاه نویسندگان رسالات در فرهنگ و جامعه ایرانی است.

(3) پیش درآمد در معرفی رساله ها

شش رساله از نوشته های سیاسی دوران مشروطیت در این جستار بررسی تطبیقی شده است؛ به الف) تحلیل ساختاری، ب) تحلیل محتوایی، ج) تحلیل مفاهیم، با نتیجه ای در تفاوت محتوایی، ساختاری و مفاهیم رساله ها. این رسالات عبارتند از:

1) رساله مدنیّه. عبدالبهاء «رساله مدنیّه» را در سال 1875 (حدود 30 سال قبل از مشروطیت) به دوران تبعید همراه پدرش و به سفارش او در عکا نوشته است؛ عنوان کامل رساله «اسرار الغیبیه لاسباب المدنیّه» است؛ سن عبدالبهاء در زمان نگارش آن 31 سال بوده و رساله در 141 صفحه تألیف شده است. چاپ اول آن به همت شیخ فرج الله مریوانی در مطبعه کردستان به تاریخ 1329 منتشر شده است. چاپ چهارم «رساله مدنیّه» در سال 1964 در لانگنهاین آلمان توسط «لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی» منتشر شده است. این چاپ اساس تحلیل من از «رساله مدنیّه» است. عبدالبهاء رساله خود را همانند دیگر رسالات دوران قاجاریه با حمد و ثنای الهی شروع می کند. اما در محتوا غیر از «اندرزنامه ها»، «سیاست نامه ها»، «دیدگاه فلسفی» و «رساله های فقهی/کلامی» است. تأمل در

سیاست در سیر تاریخی ایران زمین در گونه های چهارگانه ای که نام بردم، نوشته می شد؛ به دنبال آشنایی با سیاست مدرن، سیاست اندیشی از گونه های سنتی خارج و رساله های سیاسی با مفهوم و مصداق تازه ای تألیف شدند. «رساله مدنی» عبدالبهاء با طرح مفاهیم سنتی و گذار از آن ها، ارائه شده است. عبدالبهاء رساله خود را در حسرت از دست رفتن عظمت ایران زمین می آغازد و از علل و عوامل آن می نویسد؛ نگاه تمدنی عبدالبهاء نشأت گرفته از تحول مدنیتی است که او در دوران حیات اش شاهد آن بوده و عظمت و پویایی را از سرزمین های شرق به دیار غرب برده سات؛ از نظر عبدالبهاء توجه به آموزش و پرورش و آزادی در بیان و عقیده از زمینه های رشد مدنیت جدید است. با این مقدمات، رساله مدنی به امر سیاسی پرداخته و با سخن از قوای تشریعی و تنفیذیه و قضایه به وظایف مدنی آن می پردازد. در نوشتن از قوای حکومتی است که ایده ها و واژگان جدید به وجود می آیند و عبدالبهاء با استفاده از این مفاهیم، رساله ای مدرن و در خدمت تبیین مدرن از امر سیاسی و در گسست از اندیشه های سیاسی سنتی تدوین می کند؛ از نظر عبدالبهاء قانون گذاران باید دانایان جامع باشند که در سه صنف سیاستمدار، دیپلمات و تکنوکرات به انتظام امور شهروندان خواهند پرداخت. برای دوری از استبداد فردی هم عبدالبهاء، هیئت مشورتی را که با انتخاب مردم ایجاد می شود، ارائه می کند؛ به نوعی ایده پارلمانی که رهاورد دنیا مدرن است و سابقه ای در سنت سیاسی ایران زمین ندارد. از نظر عبدالبهاء انتخاب این هیئت خارج از شرعیات بوده و با دلایل عقلی امکان پذیر است؛ پدیده ای از آن با عنوان سکولاریسم نام برده می شود. با این پیش زمینه هاست که عبدالبهاء از حکومت قانون، آزادی و عدالت اجتماعی بحث می کند و در تبیین آن ها، رفاه عمومی و امنیت همگانی را مدنظر قرار می دهد. دیگر مواردی که در بحث از ساختار و محتوای رساله مدنی به آن ها خواهم پرداخت، دربردارنده آسایش مردم تحت حکومت قانون و برابری اعتقادی و اجتماعی مردم در برابر قانون است که عرصه های آن تا روابط دیپلماتیک و تولید ملی و... از دید عبدالبهاء پنهان نمانده است.

عبدالبهاء فرزند بزرگ بهاء الله در 1260 قمری در تهران متولد شد. 9 ساله بود که به همراه پدرش راهی تبعید شد. عبدالبهاء تا سال 1908 میلادی در عکا زندانی بود. عبدالبهاء با انتقال به حیفا به امورات معنوی و آئینی پرداخت و با فوت بهاء الله رهبری جامعه بهائی را به عهده گرفت. عبدالبهاء در 28 نوامبر 1921 درگذشت.

2) رساله «مفتاح التمدن فی سیاسیة المدن». این رساله را میرزا محمد معین الاسلام بهبهانی به سال 1327 قمری نگاشت. این رساله را من در سال 1385 بر اساس نسخه دست خط مؤلف تصحیح و در تهران منتشر کرده ام، به این شناسه: (مفتاح التمدن فی سیاسیة المدن، میرزا محمد معین الاسلام بهبهانی، به اهتمام علی اصغر حقدار، تهران، نشر

مهرنامک، 1385) میرزا محمد معین الاسلام بهبهانی رساله مفتاح التمدن فی سیاست المدن را، بر پایه آگاهی از تحولاتی که در اروپای آن روز روشن‌فکران قرن هیجدهم در رابطه با مسائل سیاست و اقتصاد سیاسی منتشر کرده بودند، به صورت گزینه‌گویانه و با نظم و ترتیب منطقی به رشته تحریر کشید. بر اساس یادداشتی از معین‌الاسلام، رساله یا به سخن خود مؤلف چکامه او مشتمل بر 43 جلد باید باشد که تمامی بحث‌های اقتصاد سیاسی - سیاست اجتماعی و تاریخ سیاسی را به خواننده ارائه کند؛ اما ظاهراً معین‌الاسلام نتوانسته تمامی این مسائل را تدوین کند و آن چه از رساله مفتاح‌التمدن فی سیاست المدن باقی مانده تمامی جلد اول و چهارم و بخش‌هایی از جلد دوم و سوم است؛ مؤلف بحث‌های خود را به ترتیب شماره‌گذاری کرده و منظم - که بر اساس دانش‌های جدید سیاسی غربی چیده شده‌اند - در مقاطع مختلف تاریخی و در مکان‌های گوناگون، توانسته است به انجام برساند. با این حال، از مطالبی که معین‌الاسلام در رساله خود آورده است، معلوم می‌شود که وی از اولین متن‌های فارسی «اقتصاد سیاسی» و «حقوق اساسی» که ذکاء الملک در آن دوران، تألیف نموده بود نیز، آگاهی داشته و در جاهایی که به بحث معین‌الاسلام مربوط می‌شده، از آن‌ها استفاده کرده است. معین‌الاسلام در بحث و بررسی مسائل سیاسی، با تکیه بر آن بخشی از اندیشه سیاسی که امروزه، آن را به «سیاست اجتماعی» می‌خوانند، واقع‌بینانه‌تر از نائینی وارد شده و با این که همانند نائینی، در قسمت‌هایی از رساله خود، از متون کلاسیک سنتی استفاده می‌کند، اما بدون خلط میان دنیای جدید و قدیم، مسائل تازه سیاسی چون: دولت ملی؛ ارتش ملی؛ خاک ملی؛ حقوق مردم و ... را با آگاهی از اقتصاد سیاسی و نظام تجارت جهانی، بدون توجیه این مفاهیم و مضامین بر پایه آموزه‌های سنتی مورد توجه قرار داده است؛ رساله مفتاح التمدن فی سیاست المدن، معین‌الاسلام را که می‌توان به کلیدهای پیش رفت در سیاست اجتماعی ترجمه کرد، واقع‌گرایانه‌تر از رساله امثال نائینی که سعی در ادغام دو حوزه اندیشگی قدیم و جدید داشتند، معرفی می‌کند و هم او را از سنت‌گرایانی متمایز می‌گرداند که بدون توجه به تغییراتی که در زیست جهان ایرانیان پدیدار شده بود، به شیوه قدمایی رسالاتی با مضامین تکراری و سپری شده اندرزنامه‌ای به پادشاه و بر اساس رابطه خدایگان - بنده، متون خود را در دوره جدید از تاریخ ایران زمین بلا موضوع می‌ساختند.

معین‌الاسلام با شناختی که از نوشته‌های سیاسی و تغییر در امور اجرایی و کشورداری، به دست آورده بود، رساله خود را از دیدگاه اقتصاد سیاسی و سیاست اجتماعی تدوین کرده و در آن به مسائلی پرداخت که ریشه در گسستی داشت که در غرب با نوشته‌های ماکیاوولی و دیگر مدرن‌اندیشانی چون استوارت میل و توماس هابز و ... به وجود آمده بود و در میان نخبگان ایرانی هم کسانی مانند میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله و میرزا فتحعلی آخوندزاده،

محمد علي فروغي و ... چند دهه‌اي بيش نبود که اين نگرش به سياست و اجتماع پديدار شده بود؛ ارجاعات متعدد معين‌الاسلام به نوشته‌هاي منورالفکران ايراني و فيلسوفان غربي، حکايت از اين آگاهي دارد. بلافاصله، بايد اضافه کرد که در مواردی از بيان کلیات سياست و ساختار جامعه، معين‌الاسلام هم در پی تطبيق آموزه‌هاي سنتي با ایده‌هاي مدرن سياسي بود و نمی‌توانست خارج از یافته‌هاي سنتي خود به تغييرات سياسي و مسائل کشورداري بپردازد. با اين حال، معين‌الاسلام نسبت به برخي از نويسندگان رسالات سياسي، آگاهي بيشتر از دانش‌هاي جديد داشت و آن جايي که سخن از مفاهيم نوين سياسي و اجتماعي به میان می‌آورد، به اندیشمندان غربي اقتدا و از خلط مفاهيم نو پيدا با مضامين پيشين دوري می‌کند؛ حضور مفاهيمي چون: «ملت»، «ارتش ملي»، «حدود اختيارات دولت ملي» و ... حکايت از روشن انديشي معين‌الاسلام در بحث از سياست اجتماعي دارد که آموخته‌هايش را از دانش اقتصاد سياسي نمايان می‌کند. در واقع، در رساله مفتاح التمدن في سياسة المدن هيچ نشاني از تبين متافيزيکي حاکم – که در فلسفه سياسي بود – نیست. سخني از حدود اختيارات امام در رهبري جامعه – بر خلاف رهيافت کلامي – به میان نيامده است. توجهي شرعي از اقدامات حاکميت – آن چنان چه در رهيافت فقهي بود – در نوشته معين‌الاسلام ديده نمی‌شود. سفارشي از روي ترحم و نصيحت به حاکم در رعايت حق رعايت – که در اندرزنانه‌ها آمده است – جاي خود را به تعيين حدود قانوني و بازنگري در روابط دولت و ملت – که هر دو محصول اندیشه سياسي مدرن هستند – داده است. اين مسائل رساله معين‌الاسلام را قابل توجه می‌کند. به لحاظ اين که، معين‌الاسلام در دوره‌اي از زندگي خود، تجربه روزنامه‌نگاري را هم داشته است و چندي، روزنامه کوكب ناصري را، در هند، منتشر می‌کرده است. در مسائل سياسي جاري دوران خود نیز، از افراط انقلابيون و تفريط سنت گرايان دوري می‌گزیند؛ و در گزینه‌گويي‌هاي خود، در پی شفاف‌سازي مفاهيم و تبين شرايط تازه به وجود آمده جامعه‌اي است که مشروطيت را پشت سر گذاشته و با دستاورد بزرگي که به راحتی به دست آورده است، نمی‌داند چگونه رفتار کند و با گذراندن آن از آفت‌هايي که دامنگيرش شده است، ايرانيان در بحراني گرفتار شده‌اند که برخورد خردمندان و قانونمدارانه را می‌طلبد؛ اين مسائل را معين‌الاسلام جا به جا در بخش‌هاي مختلف رساله خود و به تناسب بحث و بررسي‌هايش ايرانيان در بحراني گرفتار شده‌اند که برخورد خردمندان و قانونمدارانه را می‌طلبد؛ اين مسائل را معين‌الاسلام جا به جا در بخش‌هاي مختلف رساله خود و به تناسب بحث و بررسي‌هايش، به خوانندگان منتقل می‌کند و بازخواني اندیشه سياسي دوران گذار ايران زمين، جايگاهي قابل تأمل براي مفتاح التمدن في سياسة المدن باز می‌کند.

با اين حال، همان‌طور که گذشت، اين رساله با اهميتي که در تحقيق تاريخ اندیشه سياسي

دوره مشروطه دارد، در طرح بخش‌هایی از مسائل سیاسی و اجتماعی ناقص است و مؤلف یا نتوانسته به آن‌ها بپردازد و یا این که بخش‌های باقی مانده در میان آثار دیگر و کتابخانه‌ای که از معین‌الاسلام بر جای مانده است، جای گرفته و فعلاً، از دسترس ما خارج است. میرزا محمد معین‌الاسلام بهبهانی در 9 اسفند ماه 1315 خورشیدی درگذشته است.

3) رساله «بستان الحق-کتاب مملکتداری». شیخ ابراهیم زنجانی رساله خود را به 1323 قمری نگاشته است؛ زهرا عرب پور در مقدمه خود بر چاپ مصحح رساله بستان الحق می نویسد: رساله «بستان الحق» از جمله رسالاتی است که هم زمان با سال‌های اول مشروطیت با دیدگاهی واقعی گرایانه به مسائل سیاسی نظر دارد و مؤلف ناشناخته آن، با احاطه ای که به مباحث دینی داشته و با بهره گیری از اعتقادات اش، مسائل سیاسی آن روز را به تحلیل گذاشته است؛ رساله «بستان الحق» با اشاره ای به حوادث عصر مشروطیت و سخن از تحولی که در نظام و اندیشه سیاسی به وجود آمده است، به بررسی مطالبات مشروطیت مبادرت و ساختارهای اجرایی آن را با تشریح آموزه های دینی هماهنگ می سازد. این رساله با گفتاری در علل ترقی و آبادانی اروپا و عقب ماندگی شرق، سخن از توأم بودن ترقی خواهی با باورهای اسلامی می راند. اهمیت قانون در انتظام جامعه و امنیت و قانون خواهی به عنوان مقدمات از پیشرفت علمی و فکری، از دیگر مباحث مطرح شده در رساله بستان الحق است.

بخش دیگری از این رساله به مقدمات اخلاقی در سطح های فردی و اجتماعی را در فصل های مختلف به بحث گذاشته است. نویسنده با شروع از مسائل اخلاقی، به مباحث اعتقادی پرداخته و بر پایه آنها، ضرورت قانونمندی و ترقی خواهی را در جامعه ایرانی خاطر نشان می کند. از نظر نویسنده اجتماع ایرانی به واسطه دور ماندن از ترقی و پیشرفت علمی و فکری، به انحطاط اخلاقی در حوزه های شخصی و عمومی گراییده و تنها راه برون رفت از این عقب ماندگی، آگاهی از دانشهای جدید و پای بندی به اخلاقیات و سیاست روز است. نویسنده بر این اساس، لایه های گوناگونی از سیاست مالیه- سیاست خارجه- تجارت خارجه و سیاست بازسازی اجتماعی را مطرح می کند و در جای جای نوشته اش، یافته هایش را مستند به آیات قرآنی و احادیث دینی می نماید. اتحاد اسلامی و شرایط اقتصادی جامعه از دیگر مسائلی هستند که در رساله بستان الحق مورد توجه قرار گرفته اند و شناخت آن ها را پشتوانه بیرون آمدن از عقب ماندگی ایرانیان می شمارد. شیخ ابراهیم زنجانی رساله بستان الحق را در یک مقدمه و هفت شجره تدوین کرده است.

رساله بستان الحق پیش از این منسوب به شیخ ابراهیم زنجانی خوانده می شد، اما با توجه به نوشته خود زنجانی در صفحه 158 از متن اصلی این رساله که اشاره به رساله قول سدید ترجمه منیه المرید از تألیفات خود می نماید و این مطلب را در خاطراتش (ص 149) هم به

صراحت اشاره کرده است، معلوم می شود که رساله بستان الحق از تألیفات شیخ ابراهیم زنجانی است. رساله بستان الحق بر اساس نسخه کتابخانه شماره دو (مجلس سنا) مجلس شورای اسلامی که به شماره 16646 ثبت شده است، تصحیح و در اختیار علاقه مندان به تاریخ اندیشه های سیاسی- اجتماعی عصر مشروطیت قرار می گیرد. این رساله را زهرا عرب پور بر اساس نسخه خطی موجود در کتاب خانه شماره دو (مجلس سنا) مجلس شورای اسلامی به شماره ثبت 16646 برای اولین بار به صورت مصحح منتشر کرده است به این شناسه: (بستان الحق- کتاب مملکت داری، شیخ ابراهیم زنجانی، به اهتمام زهرا عرب پور، تهران، نشر چشمه، 1389)

شیخ ابراهیم زنجانی متولد 1234 قمری است. وی در ۱۹ سالگی عازم نجف شد و مدت ۲۰ سال نزد اساتید حوزه نجف مانند آخوند ملاکاظم خراسانی، شیخ محمد لاهیجی و حاجی میرزا خلیل کسب فیض کرد. پس از برگشت به زنجان بتدریج با علوم جدید آشنائی پیدا کرد و بدلیل سخنرانی های آزادی خواهانه قبل از مشروطیت، مورد حسد علمای دیگر قرار گرفت. پس از پیروزی مشروطه، طرفداران بسیاری پیدا کرد و در مجلس دوره اول مشروطه (۱۳۲۴ قمری) از زنجان و در دوره دوم از تبریز و در دوره سوم و چهارم از زنجان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد.

شیخ ابراهیم زنجانی قاضی دادگاهی بود که محاکمه شیخ فضل الله نوری مجتهد معروف در آن انجام شد. شیخ ابراهیم زنجانی برخلاف رای شعبه پارلمانی فرقه دموکرات که خود نیز عضو آن بود، رای به قبول اولتیماتوم روسیه بر ضد ایران داد.

وی پس از نمایندگی دوره اول و دوم به ریاست مدرسه ثروت منصوب شد و پس از انحلال دوره سوم مدتی رئیس اداره اوقاف بود. شیخ ابراهیم زنجانی عضو لژ بیداری بود. وی سرانجام در آذرماه ۱۳۱۳ خورشیدی درگذشت.

4) رساله «یک کلمه». میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی رساله را به سال 1287 قمری بر اساس اعلامیه حقوق انسان که مجلس ملی فرانسه آن را در سال 1789 میلادی تصویب و در متن حقوق اساسی آن کشور گنجانیده بود، با تطبیق احکام شرعی اسلام نوشته است؛ مستشارالدوله با الهام از آن اعلامیه، در صدد از بین بردن نابرابری های اجتماعی و سیاسی بود و این رساله از اولین تلاش های فرهنگی نخبگان ایرانی در ایجاد حقوق مدرن در کشور بشمار می رود؛ وی این رساله را در 20 ذیقعدة 1287 در پاریس به پایان رسانده است. بر رساله یک کلمه نقدی واقع بینانه از میرزا فتحعلی آخوندزاده نوشته شده و در آن تعارضات و تناقضات معرفتی حقوق مدرن با احکام سنتی را به بحث گذاشته است. رساله یک کلمه همان دوران دو بار در ایران به چاپ رسید. یک بار به سال 1324 قمری با چاپ سنگی در تبریز و بار دیگر با چاپ حروفی در ربیع الاول 1325 قمری در تهران. خانابا مشار از چاپی در سال

1305 قمری در تهران هم نام برده است. چاپ مصحح رساله یک کلمه برای اولین بار در سال 1364 خورشیدی به کوشش صادق سجادی در تهران بوده و تازه ترین چاپ آن به سال 1382 خورشیدی همراه با یک نامه مستشارالدوله به مظفرالدین میرزا به کوشش سید محمد صادق فیض منتشر شده است. حامد عامری چاپ تازه از رساله یک کلمه را در آستانه انتشار دارد؛ تحقیق من بر اساس این متن مصحح قرار دارد که عامری لطف کرده و نسخه ای از آن را پیش از چاپ برایم ارسال داشته است.

5) رساله «لالان». میرزا علی ثقة الاسلام تبریزی این رساله را به سال 1326 قمری خطاب به مجتهدان و حجج اسلام نجف نوشته است؛ ثقة الاسلام در رساله خود در توجیه اهمیت و جایگاه مشروطیت و حکومت منتظم و مقید به قانون، به اختلاف سلیقه مشروعه خواهان و مشروطه خواهان پرداخته و سعی در تبیین دینی مشروطیت دارد؛ از نظر ثقة الاسلام نبود مشروطیت و حکومت مقید به قانون از علل عقب ماندگی و بی سوادی جامعه ایرانی است و برای رفع این کمبودها، ایجاد مشروطیت دارای اهمیت است. بر این اساس فصلی از رساله لالان در خدمت دفع اشکالات و ایراداتی است که از سوی مخالفان در تاسیس آن و بروز و رسوخ نابسامانی در کشور شده است. با این زمینه ها، از نظر نویسنده رساله، اساس مشروطه بر مقید بودن قدرت پادشاه و لزوم پارلمان قرار داده شده است. ثقة الاسلام هم مانند خیلی از نویسندگان دیگر دینی عصر مشروطیت از سه قوه حکومتی سخن گفته و به نوعی از عرفی گرایی در قوای حکومتی و دوری از احکام شرعی در مسائل سیاسی نوشته است. بقیه رساله لالان در تشریح مشروطیت و خلاف آن، استبداد است و نویسنده خواسته ی مردم ایران را در برپایی مشروطیت، ایجاد حکومتی دموکراتیک و پشت سر گذاشتن استبداد فردی دانسته است. در فصلی دیگر ثقة الاسلام از دولت نوشته و با ارجاع به موادی از قانون اساسی به تبیین شکل و ماهیت آن پرداخته است. ثقة الاسلام تبریزی رساله لالان را در یک مقدمه و چهار فصل تنظیم کرده است.

آقا میرزا علی ثقة الاسلام تبریزی به سال 1277 قمری در تبریز متولد شد. بعد از طی تحصیلات مقدماتی، به سال 1300 ق. عازم عتبات شده و با کسب درجه اجتهاد به تبریز بازگشت. ثقة الاسلام همکاری خود را در فعالیت های سیاسی با انجمن تبریز از سال 1326 ق. آغاز و در دوران استبداد صغیر به مقابله با تعرضات هواداران محمد علی شاه قاجار مبادرت کرد. در جریان هجوم نیروهای روسیه به تبریز در سال 1327 ق. به دفاع از تمامیت ارضی کشور اقدام و در دهم محرم 1330 قمری برابر با 9 دی ماه 1290 خورشیدی به حکم فرماندهی نیروهای اشغالگر روسیه در تبریز به دار آویخته شد.

6) رساله «تنبيه الامة و تنزيه الملة». میرزا محمد حسین نائینی این رساله را به سال 1327 قمری نوشته است، در همراهی با مشروطه خواهان و در توجیه شرعی آن نوشته است.

نائینی همین رساله خود را با توضیحی در تحول مدنیت انسانی آغازیده و ظهور تمدن مدرن را محصولی از باورهای دینی مسلمانان دانسته است. از نظر وی در عصر مشروطیت، ایران زمین به خاطر دور ماندن از باورهای دینی در قهقرا افتاده و در دنیای عقب مانده قرار گرفته است. ایجاد مشروطیت و تاسیس دارلشورا از دیدگاه نائینی از بنیادهای رشد و تعالی جامعه بشمار می رود. میرزا محمد حسین نائینی با استفاده از مفاهیم جدیدی چون قانون، آزادی و برابری مسائل سیاسی را در شش محور مورد بحث و بررسی قرار می دهد: گذار از استبداد به مشروطه؛ تبدیل حکومت فردی به دولتی شورایی؛ جایگزینی قوانین عرفی با احکام شرعی؛ چندگانگی روایت دینی از مساله حکومت؛ جایجایی خیر همگانی با حاکمیت فردی؛ تحول مشروعیت از علماي دینی به ملت. با این که نائینی نوشتار خود را در خدمت تبیین مشروطیت قرار داده است، اما از بهم ریختگی مفاهیم دنیای مدرن و جهان سنتی پرهیز نداشته و بدون اطلاع کافی از تحول معرفتی در امر سیاسی و معرفتی، خلط مفاهیم و مباحثی جدی در رساله اش وارد شده اند.

میرزا محمد حسین نائینی غروي به سال 1277 قمری در نائین دیده به جهان گشود. نائینی تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش آغاز و در هفده سالگی به سال 1294 برای تکمیل تحصیل، رهسپار حوزه علمیه اصفهان گردید. در سال 1303 قمری برای طی مراحل عالیه تحصیلات خود راهی حوزه علمیه نجف شد و بعد از اقامت محدودی در آن جا، عازم سامره گردید که به واسطه حضور میرزا حسن شیرازی، در آن دوران، از مرکزیت علمی حوزه های شیعه برخوردار بود. میرزا محمد حسین نائینی نزدیک به یازده سال (1314) در حوزه های درسی میرزا حسن شیرازی، سید اسماعیل صدر و سید محمد فشارکی به تکمیل دانش های فقهی و اصولی پرداخت. میرزای نائینی تا سال 1314 در سامره ساکن بود، تا این که در آن سال به همراه آیت الله صدر به کربلا رفت و بعد از دو سال توقف، به حوزه علمیه نجف آمده و در حلقه درسی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی از رهبران مشروطه خواه، شرکت می کند. میرزا محمد حسین غروي نائینی بعد از يك عمر تلاش در عرصه های علمی و سیاسی، در سن 78 سالگی، به تاریخ شنبه 26 جمادی الاولی سال 1355 قمری - برابر با 24 مرداد 1315 شمسی - در نجف بدرود حیات گفت.

از این شش رساله، نوشته عبدالبهاء پیش از دیگر رسالات نوشته شده و مستشارالدوله با فاصله زمانی حدود دو دهه ی بعد از عبدالبهاء، رساله یک کلمه را نوشته است. چهار رساله دیگر در سال های اولیه استقرار پارلمان مشروطیت و تدوین قانون اساسی و در بحبوحه درگیری های مشروطه خواهان و مشروعه خواهان تالیف شده اند. رساله های عبدالبهاء و مستشارالدوله را می توان از نوشته های سیاسی پیشامشروطه بشمار آورد که در محتوا و

مفاهیم و واژگان، از اندیشه های سیاسی مدرنیته بهره اند و رویکردی مدرن به امر سیاسی دارند؛ همین محتوا و مفهوم را در چهار رساله بعدی می بینم، به شدت و ضعف در بیان مسائل سیاسی و گاهی به هم آمیختگی بنیادهای معرفتی دو دنیای قدیم و جدید. با مطالعه متن های شش گانه سیاسی و مقایسه آن ها با دیگر رسالات متعدد و متنوعی که در عصر مشروطیت، اندیشه و کنش سیاسی ایرانیان را بازتاب می کنند، روشن می شود که این رسالات در میانه پرداخت به مسائل سیاسی و امر کشورداری قرار دارند و بیرون از رسالات سنتی در سیاست و نوشته های مدرن اندیشان ایرانی در بازپرداختی از اندیشه سیاسی مدرنیته جای می گیرند.

(5) تحلیل محتوایی رساله مدنیه- بخش اول

در «رساله مدنیه» عبدالبهاء قانونگذاران را در سه مورد دانایان به «ضبط و ربط مهمام داخلی» (سیاستمدار)، «روابط و مطاقات خارجی» (دیپلمات) و «متفنن در فنون نافیه مدنیه» (تکنوکرات) تقسیم می کند؛ از نظر وی انتخاب «هیئت مشورتی» بر عهده مردم است و این هیئت با دلایل عقلی به انتظام کشور اهتمام می ورزند. از نظر عبدالبهاء «قوه قضائیه» که حکومت قانون، آزادی و عدالت اجتماعی است، برای «آسایش مردم» و «ثروت عمومی» ضرورت دارد و در کنار «قوه تشریعی و قوه تنفیذیه» ساختار حکومتی مورد نظر بهائیت را در دنیای معاصر تشکیل می دهد. وظیفه حکومت از نظر عبدالبهاء در بسط فرهنگ و آموزش و پرورش عمومی (ص 21، 18 و 31) علوم مفیده (ص 125) و تأمین منفعت ملی (ص 129) است. حکومتی که باید به اقتصاد ملی و توسعه صنعت و تجارت هم اهمیت داده و نوسازی اقتصادی را در اولویت کاری خود قرار دهد. (ص 18) حکومت هم چنین از روابط بین المللی مبتنی بر صلح و دوستی فرو گذار نکند (ص 19) و برای حفظ یکپارچگی کشور به ایجاد ارتش ملی مبادرت کند. (ص 20)

عبدالبهاء در اشاره به نگارش رساله اش آن را در همراهی با اهتمام شاه به انجام اصلاحات در ایران می داند: «بر اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون در این ایام رأی جهان آرای پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران و معموریت و آبادی بلدان قرار یافته و بصرافت طبع یدِ یمین رعیت پروری و عدالت گستریرا از آستین همّت کامله و غیرت تامّه برآورده تا بانوار عدل آفاق ایرانرا محسود ممالک شرق و غرب فرماید و نشأه اولای اعصار اولیّه ممتازه ایران در عروق و شریان اهالی و متوطنین این دیار سریان نماید لهذا این عبد لازم دانسته که بشکرانه این همّت کلّیه مختصری در بعضی مواد لازمه لوجه الله مرقوم نماید و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد که مقصدی جز خیر کلّ نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمه نصیّه ابنای وطن خویش را چون ناصح امین لوجه الله متذکر می نمایم.» (ص 8) عبدالبهاء در ضرورت

اصلاحات، گذشته شکوهمند ایران را یادآوری می کند. وی می نویسد: «ای اهل ایران باید قدری از سکر هوی بهوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم . آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطّهء مبارکه که منشأ تمدّن عالم و مبدء عزّت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق و غرب امکان حال محلّ تأسّف کلّ قبائل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیّتش تا ابد الابد در صفحهء روزگار باقی ؟ با وجود آنکه ملتّش اشرف ملل بوده حال با این احوال اسف اشتمال قناعت نماید و مع آنکه اقلیمش مرغوبترین کلّ اقالیم بوده حال بنکبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارفترین کشورهای عالم شمرده گردد . آیا اهل ایران در قرون پیشین سر دفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان بفضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق نه ؟ حال چگونه بدین حال پر ملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت می نمائیم.» (ص12) بازشناسی گذشته باستانی ایران از توابع شکست در جنگ های روسیه و تکانی که بر وجدان تاریخی برخی از نخبگان سیاسی و فرهنگی وارد کرد، ریشه دارد. این تکانه سخن از وطن به یغما رفته و عظمت و شکوه فرهنگی و سیاسی ایران قدیم را به موضوع روز تبدیل و ایده های ملیت گرایانه و ناسیونالیستی را به یکی از لایه های مدرن گرایی ایرانیان عصر مشروطیت تبدیل نمود. میرزا آقاخان کرمانی نخستین ایرانی نوگرایی است که از گذشته ایران نوشت و بنیان های فرهنگی و تاریخی ملی گرایی مشروطه خواهان و جریان ناسیونالیسم در ایران را پایه گذاری کرد. کرمانی با تأمل در ضرورت آگاهی از تاریخ که آن را «قباله نجات و سند بزرگواری و شرافت و دلیل اصالت هر قوم» می داند، (آئینه سکندری، ص36) و با انتقاد از وقایع نگاری اسطوره ای در اهمیت تاریخ می نویسد: «اگر تاریخ این ملت بر اساسی استوار نهاده شود و داعیه بزرگواری در قلوب اهالی راسخ گردد، ملت مزبور مانند چناری تنومند کاشتن بیخ که به هر طرف ریشه ثابت انداخته باشد در برابر تندباد حوادث پایداری و مقاومت تواند کرد والا به سان درختی ناپایدار خواهد بود که بیخ و بنش تاب یک حمله باد خزانی نیاورد و اجزای وجودش به یک هجوم سرما تارومار شود.» (آئینه سکندری، ص37) کرمانی با سیری در تاریخ ایران باستان، به انحطاط زمان خود اشاره نموده و می نویسد: «... هان هان ای اهل ایران جای تفکر و تعمق است که آیا در قرون ماضیه شما سردفتر دانایی و عنوان منشور دانش و هوش نمی شدید و در افق قدرت و شوکت و شجاعت و جلالت چون نیر اعظم طالع و مشرق نبودید و عرصه عالم و فضای اقالیم سبعه میدان جولانگاه ما و شما نبود... تا کی سستی و ترخی. تا چند در زاویه خمول خزیده و در ظلمات غفلت و بطالت و کسالت، جامد و خامد افسرده و پژمرده اید و به اغراض و امراض شخصیه و منافع ذلیه خود گرفتار شدید...» (آئینه سکندری، ص420) میرزا آقا خان کرمانی به ایرانیان آگاهی می دهد که با همت به «تأسیس اساس مدنیّت و

مشروطیت» (آئینه سکندری، ص 421) اقدام و عظمت و بزرگواری پیشین خود را باز یابند. از نظر عبدالبهاء نیز علت این عقب ماندگی ایرانیان از «قافله تمدن و مدنیت»، دوری آنان از دانایی و عدالت است. دانایی که ریشه در کشورهای پیشرفته غرب دارند و ایران ناچار از اقتباس آن است. بنابراین رهایی ایران و ایرانی از انحطاط و عقب ماندگی، هدف اصلی عبدالبهاء و نگارش این رساله، اهتمام در آگاهی به ایرانیان در گذر به شرایط پیشرفت و مدنیت است.

عبدالبهاء در برابر اهتمام شاه به اصلاح ایران، به عده ای اشاره می کند که با استناد به این که اصلاح بر پایه افکار و پیشرفته های دیگران است، به مخالفت برخاسته اند؛ عده ای دیگر هم از بابت این که اصلاحات بر اساس بی دینی است با آن مقابله می کنند. «ای اهل ایران سرگردانی تا بکی و حیرانی تا چند و اختلاف آراء و تضاد بی فایده و بی فکری و بی خبری تا چه زمان باقی ؟ اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار جمیع ملل در اصلاح احوال عمومیه خود می کوشند و ما هر یک در دام هوی و هوس خود مبتلا.» (ص 17)

با طرح تفاوت ایران عقب مانده با دنیای پیشرفته، عبدالبهاء به لوازم و الزامات پشت سر گذاشتن این عقب ماندگی می پردازد و اساس آن را در گسترش علم و دانش آموزی می داند؛ «این بسی مبرهن و واضحست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیّه از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگردد امور بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا بدرجه نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید خود را عاجز یابد از اینکه مقدار رأس شعری از مسلک حقانیت تجاوز نماید اصلاح مأمول تامّ رخ ننماید.» (ص 21)

عبدالبهاء با این مقدمات به ضرورت تشکیل مجلس پرداخته و می نویسد: «تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است ولکن از لوازم این اساس امور چندیست اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیه الله و بلند همت و عقیف النفس باشند . ثانیاً آنکه مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول مستحسنه مقننه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهمّ داخلیّه و روابط و علاقات خارجیّه و متفنن در فنون نافع مدنیّه و قانع بمداخل ملکی خود باشند.» (ص 23)

وی سپس دیدگاه خود را در رابطه با چگونگی تشکیل مجالسی برای اداره عادلانه جامعه باین می کند: «و بنظر این عبد چنان می آید که اگر انتخاب اعضای موقتّه در مجالس ممالک محروسه منوط برضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است چه که اعضای منتخبه از این جهت قدری در امور عدل و داد را مراعات مینمایند که مبادا صیت و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن توجّه اهالی ساقط شوند.» (ص 31)

عبدالبهاء با شرح کوتاهی از ضرورت تشکیل مجالس و اهمیت آن در تغییر شیوه کشورداری،

به مخالفان مذهب گرای نوگرایی سیاسی و فرهنگی اشاره می کند: «و اما حزبی که برآند این اصلاحات جدید و تشکیلات سدیدة بالقوة و بالفعل مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار و مخالف اساس شرع متین و مباین سیرت حبیب ربّ العالمین است قدری تدبّر نمایند که این مخالفت از چه جهت است؟ آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است که باین واسطه وجه مشابهت حاصل (و من تشبه بقوم فهو منهم) وارد؟ (اولاً) این امور ظاهرهء جسمانیّه اسباب تمدنیّه و وسائل معارف و فنون حکمت طبیعیّه و تشبّثات ترقّی اهل حرف و صنایع عمومیّه و ضبط و ربط مهمّ امور مملکت بوده دخلی باساس مسائل کلیّّه الهیّه و غوامض حقائق عقائد دینیّه ندارد. و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جائز نه این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است. آیا حدیث مشهور (اطلبوا العلم و لو بالصّین) را فراموش نموده اند؟ و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیّت از مردودترین ناس محسوب چه که عبدهء اصنام و غافل از عبودیتّ خیر علّام بوده اند و اهل اروپا اقلاً از اهل کتاب و مقرّر و معترف بعزیز و هابند و در آیهء مبارکه (و لتجدنّ اقربهم مودّة للّذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى) مصرّح پس طلب علم و معارف از ممالک امت انجیل جائز و موافق تر است.» (ص 33)

(6) تحلیل محتوایی رساله مدنیّه - بخش دوم

با این حال عبدالبهاء از کمبود اخلاقی پیشرفت های دنیای مدرن نیز غافل نیست. (ص 73) «تمدّن حقیقی وقتی در قطب عالم علّم افرازد که چند ملوک بزرگوار بلند همّت چون آفتاب رخشندهء عالم غیرت و حمیّت بجهت خیریت و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأی راسخ قدم پیش نهاده مسئلهء صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و بجمیع وسائل و وسائط تشبّث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهدهء قویّه و میثاق و شروط محکمهء ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتّفاق عموم هیئت بشریّه مؤکّد فرمایند. این امر انمّ اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کلّ سگان ارض مقدّس شمرده جمیع قوای عالم متوجّه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشند. و در این معاهدهء عمومیّه تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیع روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیّه و روابط و ضوابط مابین هیئت حکومتیّه بشریّه مقرّر و معین گردد و کذلک قوهء حربیّه هر حکومتی بحدّی معلوم مخصّص شود.» (ص 76)

عبدالبهاء به تأکید از بنیان های تحول فرهنگی در رسیدن به مدنیت و گذار از انحطاط اخلاقی و فکری می نویسد: «الزم امور و اقدام تشبّثات لازمه توسیع دائرهء معارف است و از هیچ ملّتی نجات و فلاح بدون ترقّی این امر اهمّ اقوم متصوّر نه چنانچه باعث اعظم تنزل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عادیه اطلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقائق امور کلیّه و دقائق لوازم عصریّه. لهذا لازمست که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و

آنچه الیوم ما یحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن ببراهین قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود تا اقلاً خواص افراد ملت قدری چشم و گوششان باز شده در آنچه سبب عزت مقدسه ایشانست بکوشند. نشر افکار عالیّه قوه محرکه در شریان امکان بلکه جان جهان است. افکار چون بحر بی پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج. (ص 130)

عبدالبهاء بدرستی و همانند اندیشمندان دنیای مدرن آموزش و پرورش را ضرورت نوسازی جامعه و فرهنگ می داند و آن را به حد اجباری و در میان کودکان اعم از دختر و پسر می کشاند؛ ایده ای که عبدالبهاء در ضرورت و کیفیت آموزش و پرورش مطرح می کند، برای ایران آن دوران یکی از اندیشه های مدرن بشمار می رود که در میان کمتر ایرانی نوگرایی دیده شده است و نقطه مقابل آموزه های سنتی است که تعلیم و تربیت را منحصر به عده ای خاص و در معارفی خاص و به دور از بخش عمده ای از مردمان می دانستند؛ از نظر و عمل سنت گرایان، دختران و زنان حق بهره مندی از آموزش و پرورش نداشتند و دانایی غیر از آگاهی و آموزش انگاره های دینی و متافیزیکی نبود. در این شرایط بود که عبدالبهاء می نویسد: «دقت نمائید که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی حکومت و ملت میشود . و همچنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده گشوده و اهالی از هر جهة تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند حتی عند اللزوم اجبار گردند . تا عروق و اعصاب ملت بحرکت نیاید کل تشبثات بیفائده است.» (ص 133)

عبدالبهاء رساله مدنیّه خود را در ضرورت بازسازی مدنیت ایران و با تکیه بر خرد انسانی که ودیعه ای الهی است آغاز می کند و این امر را در همراهی با تحولات دنیای روزگار خود و اهتمام شاه ایران به ایجاد تمدن و پیشرفت در ایران همبسته می کند؛ تمدن و ترقی که در روزگاران گذشته ایران زمین از آن برخوردار بوده و روزگاری است که از آن دور افتاده است. عبدالبهاء رساله خود را در بعضی مواد لازمه این مدنیت نگاشته است. وی ایرانیان را به گذشته پرشکوه و مدنی خود هشدار می دهد. کجا بودند و به کجا رسیده اند. علل و عوامل این عقب ماندگی چیست؟ عبدالبهاء مدنیت دوران هخامنشیان را به استناد آثار و بازمانده های تاریخی یادآور می شود. از نکات دقیق و تاریخی قابل توجه و پر اهمیت، اشاره عبدالبهاء به بنیان نخستین دولت سیاسی و به تعبیر شروع «تاریخ سیاسی تمدن بشری» توسط هخامنشیان است. به نوشته عبدالبهاء «نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست.» (ص 11)

همراه با سیاست و حکمرانی ایرانیان باستان، معارف و دانایی هم از آن ایرانیان بود و اکنون بعد از طی قرون وسطی، تمدن و ترقی از اروپا و امریکا سر برآورده و ایران و ایرانی در ذلت و

بی دانشی و عقب ماندگی فرو رفته است.... از نظر عبدالبهاء با این مسائل، شاه ایران اهتمام نموده «که در این مملکت عظیم المنقبه تأسیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف و مدنیت فرماید و جمیع وسایل مابه الترقی را از حیز قوه به مقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد.» (ص 14)

با طرح نوسازی مدنیت در ایران، عبدالبهاء به مخالفان سنتی و مدنیت ستیزان می پردازد که درصدد مقابله با مدنیت و مدرنیته در ایران هستند و مخالفت خود را با چهره و مفهوم دینی و اخلاقی بیان می کنند. عده دیگری از مخالفان اصرار بر بومی گرایی دارند و اساس مدنیت را از داخل و به دست ایرانی می خواهند. عبدالبهاء در برابر هر دو صنف مخالفت مدنیت، مساله تغیر افکار و دگرگونی فرهنگی و تمدنی را مطرح می کند که هم ایرانیان از آن بهره مند بوده اند و هم اساس مدنیت جدید دنیا بر آن مبتنی است. به درستی عبدالبهاء در رسیدن به مدنیت و گذار از عقب ماندگی می نویسد: «این بسی مبرهمن و واضحست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیّه از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگردد، امور بر محو لایق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا درجه ای نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید خود را عاجز یابد از این که مقدار رأس شعری از مسلک حقانیت تجاوز نماید، اصلاح مأمول تام رخ ننماید.» (ص 21)

عبدالبهاء بعد از تبیین ضرورت دستیازی به مدنیت جدید، نوسازی سیاست را اساس قرار می دهد. «تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است...» (ص 21) و اعضای مجلس به رضایت و انتخاب جمهور باید باشد تا به نظم رعیت رسیدگی و جامعه در عدل و داد وارد شود. (ص 31)

عبدالبهاء در توضیح و توجیه اصول تمدنیّه و مواجهه با مخالفان سنت گرای آن، به جداسازی این امور از مسائل دینی پرداخته است «این امور ظاهره جسمانیّه اسباب تمدنیّه و وسائل و معارف و فنون حکمت طبیعیّه و تشبثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیه و ضبط و ربط مهمام امور مملکت بوده دخلی به اساس مسائل کلیه الهیه و غوامص حقایق عقائد دینیّه ندار.» (ص 32) از نظر عبدالبهاء اقتباس اصول تمدن از دیگر ملل بر خلاف سنتگرایان و بومی گرایان اشکالی ندارد بلکه به استناد ارتباطات بین اقوام و اعتراف اهل دیانت به اخذ از دیگران، پسندیده و لازم است.

اگر عبدالبهاء در دستیابی به مدنیت مدرن و تمدن انسانی مصر است، اما این دلیل نمی شود که وی از کسری و کمبود اخلاقی این تمدن غافل شود. از نظر عبدالبهاء وقوع جنگ های سرزمینی و اعتقادی در کشورهای تمدن نشات گرفته از بی اخلاقی است. بر این اساس است که عبدالبهاء ایده خود مبنی بر صلح جهانی و ایجاد مرکزی جهانی برای

جلوگیری از جنگ و خونریزی و حراست از صلح و دوستی میان انسان ها و کشورها را پیش می کشد. (ص 76) به نوشته عبدالبهاء «این معلوم و واضحست که اعظم وسائط فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدن و نجات من فی البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق متصور و میسر نگردد.» (ص 87)

خاتمه رساله مدنیّه دربردارنده مساله ای است که به نوعی رکن اولیه مدنیت و اساس مدرنیته بشمار می رود و آن اقدام سنجیده و اصلاحی در دستیابی به مدنیت است و عبدالبهاء آن را با آماده سازی مردم و تربیت عمومی و آگاهی جمعی و فردی نسبت به واقعیت های زندگی و اهمیت مدنیت بیان می کند. «دقت نمایید که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی حکومت می شود.» (ص 132) بر این اساس ایده تعلیم و تربیت همگانی برای اطفال ایرانی به یکی از آموزه های اعتقادی و اصول مدنیت بهائیت تبدیل می شود.

(7) تحلیل محتوایی رساله تنبیه الامة و تنزیه الملة - بخش اول

تکانه های فرهنگی و فکری مدرنیته در سنت ایرانی به حدی بود که پایگان دینی هم از آن برکنار نماند و عده ای از روحانی نماهای زمانه به ظاهر و برای حفظ موقعیت خویش، در کنار جریان مشروطه طلبی قرار گرفتند و بدون بازپرداختی از بنیانهای فکری خویش و حل مشکل تحول در مبانی، قرائتی دینی از نظام سیاسی مشروطیت ارائه نمودند؛ در این میان به بررسی موردی رساله میرزا محمد حسین نائینی که به زعم عده ای از مورخان و مشروطه پژوهان بهترین متن دینی را در دفاع از مشروطیت در ایران به نگارش درآورده است، می پردازم.

میرزا محمد حسین نائینی که در زمان مشروطیت عالم دینی جوانی بود، تحت تاثیر معلومات تازه آموخته خویش و با آگاهی از واقعیت اجتماعی ایران، در اندیشه های سیاسی خود به دمکراسی پارلمانی و نظام مشروطه تمایل یافت و با نگارش رساله مشهور «تنبیه الامة و تنزیه الملة فی لزوم مشروطية الدولة المنتخبة لتقليل الظلم علي افراد الامة و ترقية المجتمع» روایتی دینی از مشروطیت را تدوین کرد. آن چه که اندیشه سیاسی نائینی را شکل می داد، پیش فرضها و علایق و انتظارات او بود که در قالب مبادی کلامی و فقهی اندیشه اش، مشروطه و قانون گذاری را امری دینی و در استمرار حاکمیت خداوند می نشاندد. در واقع نائینی براساس پیش فهم خود به این پرسش، پاسخ مثبت داد که «آیا برای مسلمانان جایز است که رژیم مشروطه و نظام قانون گذاری داشته باشند؟»

نائینی مشروطه را در مقابل نظام استبدادی قاجار از نظر دینی مشروع ساخت و دیدگاه های فقهی خود را در رساله «تنبیه الامة و تنزیه الملة» تبیین کرد. برای آگاهی از مقام اندیشگی

نائینی در تحول ایده‌های سیاسی سنتی، شناخت نظام حکومتی در دوران قبلی لازم است؛ مفهوم سنتی حکومت که در اقتدار فردی شاه ظاهر می‌شد، بر پایه رابطه خدایگان و بنده استقرار داشت و فرمانروایی مطلق شاه در مقام ارباب علی‌الطلاق بر رعیت درمانده که چونان بندگان او به شمار می‌رفتند، اعمال می‌شده است.

در حکومت سنتی، شاه در مقابل هیچ مقامی مسئول اقدامات خود نبود و از آن جا که مشروعیت خود را از منابع دینی می‌گرفته و در عرف جامعه نیز سایه خداوند خوانده می‌شد، رعیت هم نمی‌توانست از رفتار و اعمال شاه پرسش کنند، بلکه این شاه بود که تك تك حرکات رعیت را تحت نظر داشت و حاکم بر امور اخلاقی، دینی و... رعایای خویش بود، بر این اساس مساله شهروندی که حاکی از هویت فردی انسان بود، در نظام سنتی جایی نداشت و رابطه اجتماعی میان حاکمان و محکومان به شکل اعمال قدرت از بالای هرم بسته جامعه اعمال می‌شد.

سطحی نگری علمای مشروطه خواه نظیر نائینی در مقولات سیاسی دنیای جدید و چاره جویی مقطعی و ایدئولوژیک آنان در شکست استبداد قاجاریه و بی‌توجهی به نظام ارگانیک تمدن مدرن که حاصل فرهنگ و فکر مطابق با سیستم سیاسی مدرنیته بود، نتوانست دولت را با ساختارهای جدید آن در ایران مستقر ساخته و پروسه مدرنیزاسیون سیاسی در خلاء مبانی معرفتی آن به تعویق افتاد. بر پایه بستر اجتماعی عصر مشروطه، نائینی نیز با تمایل به دولت مشروطه پارلمانی، مشروعیت حکومت را از دین به مردم برگرداند و پادشاه را که ظل‌الله می‌خواندند، به عنوان دشمن خدا معرفی کرد، به همین خاطر جنبش مشروطیت، تحول در مشروعیت نظام حکومتی بود. بی‌دلیل نبود که تاسیس عدالت خانه از شعارهای اصلی مشروطه خواهان بود. روشن‌ترین متن تاریخی از تحول مشروعیت دینی حکومت به مشروعیت عرفی و فرآیند لائیسیته در نظام سیاسی ایران را می‌توان در اصل 27 متمم قانون اساسی مشروطیت دید که از اراده ملی در منشاء حکومت سخن گفته است.

مهمترین رساله‌ای که از نائینی در مسایل سیاسی بر جای ماند، حاوی ناسازه‌هایی بود که وی در تلفیق اندیشه فقهی با افکار جدید که با واسطه نوشته‌های دیگران، به آن دست یافته بود، در پرسمان‌های سیاسی به رشته تحریر در آورد و در دوران آغازین رویارویی اندیشه گران ایرانی با غرب مدرن ثابت کرد که تلاقی این دو جغرافیای معرفتی، در بن بست‌های جدی گرفتار است.

نائینی در مقدمه رساله معترف است که تأملات خود را در امر سیاست و نظام مشروطه، در دوران پایانی انحطاط تمدن اسلامی ایران و نوزایی آن آغاز نموده است؛ وی به درستی پیشرفت‌های ملل غرب را یاد آور می‌شود، اما در علل توسعه جوامع اروپایی و تحول علمی و نوزایی در آن دیار، دچار اشتباه شده و علت اصلی پیشرفت علمی و فرهنگ اروپا را تمسك به

اصول تمدن و سیاسات اسلامی می‌شمارد که در منابع دست اول دینی - کتاب و سنت - مندرج اند و مورد غفلت مسلمانان واقع شده‌اند، با این حال نائینی، دگردیسی در وضعیت قهقرایی مسلمانان را که تحت رهبری علمای آگاه صورت پذیرفته به تبع رویکرد به ترقیات ملل اروپایی، یا به زبان نائینی «بازگشت به اصول اولیه اسلام» می‌داند: «... اصول تمدن و سیاسات اسلامی را از کتاب و سنت و فرامین صادره از حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة و السلام و غیرها اخذ و در تواریخ سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع بشر را از وصول به آن اصول و استناد تمام ترقیات فوق العاده حاصله و کمتر از نصف قرن اول را به متابعت و پیروی آن اقرار کردند، لکن حسن ممارست و مزاولت وجودت استنباط و استخراج آنان و بالعکس سیر قهقرایی و گرفتاری اسلامی‌ان بذل رقیب و اسارت طواغیت امت و معرضین از کتاب و سنت مال امر طرفین را به این نتیجه مشهود و حالت حالیه منتهی ساخت، حتی مبادی تاریخیه سابقه هم تدریجاً فراموش و تمکین نفوس ایبه مسلمین را از چنین اسارت و رقیب وحشیانه از لوازم اسلامی‌ت پنداشتند و از این رو احکامش را با تمدن و عدالت که سرچشمه ترقیاتست، منافی و با ضرورت عقل مستقل مخالف و مسلمانی را اساس خرابیها شمردند...» (ص 29)

اگرچه علل رویکرد میرزای نائینی به اندیشه مشروطه خواهی، قرائت‌های گوناگونی را بر می‌تابد، اما با توجه به این امر که رویارویی فکری - فرهنگی جامعه ایران با غرب مدرن بود که افکار علمای دینی را نیز با رقیب تازه‌ای مواجه کرد، روایت دینی نائینی از نظام سیاسی جدید التاسیس، بعد تازه‌ای به خود می‌گیرد، به این لحاظ بایستی جایگاه نائینی را از منظر طرح بحث تقابل سنت / مدرنیته و اندیشه‌های تجدد در ایران به کاوش گذاشت.

با دریافت این تقابل میان فلسفه سیاسی قدیم و اندیشه سیاسی جدید، می‌توان به رساله نائینی بازگشت و ناسازهای فکری آن را به مذاقه گذاشت. بر مبنای این دو گانگی، نائینی نیز حکومت‌ها را، در دو گونه استبدادی فردی و مشروطه پارلمانی، تقسیم بندی می‌کند و با شمارش معایب نظام استبدادی، به بیان محاسن مشروطه می‌پردازد. (ص 30)

نائینی آن جا که مبادی فکری خود را از معلومات جدید و شرایط زمانی کسب می‌کند، به آسیب‌شناسی تمدن ایرانی و عدم کارایی نظام استبدادی کهن می‌رسد، ولی آن جا که آموخته‌های تازه خویش را از منظر سخن قدیم دینی بنیان می‌گذارد و به قرائت دینی از نظام نو پیدای مشروطه می‌رسد، اندیشه سیاسی خود را در بن بستی می‌راند که فقط راه برون رفت از آن دریافت اندیشه تجدد و طرح مقولات جدید بر آن مبنا است؛ به همین جهت ساخت شکنی رساله نائینی، ناتوانی متن و حدود ناممکن بودن دلالت آن را به حقایق اجتماعی‌روشن می‌کند و بر کشف امکانات درونی متن که خارج از معنای واحد قرار دارند، اهتمام می‌ورزد، به این سبب این روش در مقام کنشی نقادانه به بینش سنتی، جستجوی

معنا شناختي، در تلاش دستيابي به معناهاي از هم گسسته و پراکنده بوده و در فرايند بي پايان جستجوي معناهاي ديگر، اندیشه ورزي را در نابوري به حضور يك معنا، شدت و شتاب مي بخشد و با ابداع يكي از معاني، كار پژوهش را در خوانش بينامتنی و چند گانه ادامه مي دهد.

با روشنگري از ناسازه هاي اندیشه سياسي نائيني، بايد ديد نويسنده رساله «تنبيه /الامة و تنزيه /الملة» از نظام مشروطه چه دريافتي دارد و اين پديده مدرن را بر پايه نگرش سنتي خود چگونه مي نگرد؛ نائيني به پيروي از فلسفه سياسي كهن، در بخش هاي مختلف رساله اش بر ضرورت نهاد حكومت در اجتماع انساني تأكيد مي كند. نائيني مي نويسد: «بدان كه اين معني نزد جميع امم، مسلم و تمام عقلاي عالم بر آن معتقدند كه چنان كه استقامت نظام و تعيش نوع بشر متوقف به سلطنت و سياستي است، خواه قائم به شخص واحد باشد يا به هيئت جمعيه و چه آن كه تصدي آن به حق باشد يا اغتصاب، به قهر باشد يا به وراثت يا به انتخاب. همين طور بالضرورة معلوم است كه حفظ شرف و استقلال و قوميت هر قومي هم چه آن كه راجع به امتيازات دينيه باشد و يا وطنيه، منوط به قيام امارتشان است به نوع خودشان، والا جهات امتيازيه و ناموس اعظم دين و مذهب و شرف و استقلال وطن و قوميتشان به كلي نيست و نابود خواهد بود، هر چند به اعلي مدارج ثروت و مكنت و آباداني و ترقي مملكت نائل شوند.» (ص 31)

نائيني در تكميل پروژه اندیشه اش در استمرار فلسفه سياسي سنتي، به مباني ديني ضرورت حكومت در اجتماع بشري اشاره مي كند و خواننده را به تأليفات كلامي ارجاع مي دهد؛ در منابع ديني تأكيد بر نقش حياتي حكومت به حدي است كه در تمامي رهيافت هاي سنتي حتي وجود حاكم ظالم از هرج و مرج و بي حكومتي، ارجح شمرده شده است.

نائيني با تأثير پذيري از مباني ديني مقوله «نوع» را در اندیشه سياسي خود وارد كرد و حتي در تأكيد بر نظام مشروطه، وظيفه آن را هماهنگي با هيات كلي اجتماع مي شمارد؛ نائيني در اين زمينه مي نويسد: «واضح است كه تمام جهات راجعه به توقف نظام عالم به اصل السلطنت و توقف حفظ شرف و قوميت هر قومي به امارت نوع خودشان منتهي به دو اصل است:

1- حفظ نظامات داخليه مملكت و تربيت نوع اهالي و رسانيدن هر ذي حقي به حق خود و منع از تعدي و تجاوز آحاد ملت بعضي الي غير ذلك از وظائف نوعيه راجعه به داخليه مملكت و ملت.

2- تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از حيل معموله در اين باب و تهيه قوه دفاعيه و استعدادات حربيه و غير ذلك. اين معني را در لسان متشرعين حفظ بيضه اسلام و ساير ملل حفظ و

وطنش خوانند.»(ص32)

نائینی بر مبنای این دیدگاه، انواع حکومت‌ها را در دو قسم استبدادی و مشروطه جای می‌دهد و مصداق حقیقی حکومت را همان مشروطه می‌داند که در آن «مقام مالکیت و قاهریت و فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید اصلاً در بین نباشد، اساس سلطنت فقط براقامه همان وظایف و مصالح نوعیه متوقفه بر وجود سلطنت مبتنی و استیلاء سلطان به همان اندازه محدود و تصرفش به عدم تجاوز از آن حد مفید و مشروط باشد.»(ص 11) این قسم حکومت که نائینی مقیده، محدوده، عادله، مشروطه، مسئوله و دستوریه نامیده، هدف انبیاء و حکما بوده و به تعبیری هدف اصلی را در نظام آفرینش تشکیل می‌دهد.

(8) تحلیل محتوایی رساله تنبیه الامة و تنزیه الملة - بخش دوم

نائینی براساس انگاره‌های دینی خود، حکومت مشروطه را در حالی تجویز می‌کند که در دوران غیبت و عدم دسترسی به امام به سر می‌بریم و بنابراین حکومت مشروطه با آن محسناتش نیز از غصبی بودن (حق امام) بری نیست. تبارشناسی نائینی از حکومت مشروطه ناشی از عدم آگاهی او از اندیشه‌های سیاسی جدید است و شاید بنا به ضرورت آن روزه اجتماع ایران، نائینی برای خلاصی از حکومت استبدادی، طرح حکومت مشروطه را با دریافت خویش از آن ارائه می‌کند.

نائینی بدون توجه به مبانی دنیای جدید و بدون این که در مبانی فکری خویش به جابجایی دست زند، مفاهیم جدید دولت، ملت و... را در داخل دستگاه فکر سنتی خویش قرار می‌دهد. وی چونان يك متجدد همان طور که در نقل سخن او گذشت، وظایف دولت (مشروطه) را در حفظ نظامات داخلیه مملکت و تحفظ از مداخله‌ی اجانب... می‌داند، اما نمی‌تواند اندیشه خود را از مقوله کهن نوع رها سازد و ناسازه‌ای دیگر بر ناسازه‌های اندیشه خویش می‌افزاید.

نائینی در توضیح دریافت خود از نظام مشروطه می‌نویسد: «... سلطنت مجعوله در هر شریعت و بلکه نزد هر عاقل چه به حق تصدی شود یا به اغتصاب، عبارت از امانت داری نوع و ولایت بر نظم و حفظ و اقامه سایر وظایف راجعه به نگهبانی خواهد بود... و فی الحقیقه از قبیل تولیت بعض موقوف علیهم در نظم و حفظ موقوفه مشترکه و تسویه فیما بین ارباب حقوق و ایصال هر ذي حقی به حق خود است...» (ص 43) نائینی وظایف و اوصاف دولت مشروطه را چون بر مبنای کلامی خویش استوار ساخته، دچار ناسازه می‌گردد و آن را عبارت از ولایت بر حفظ و نظم و به منزله شبانی گله می‌داند و بر حفظ آن تأکید می‌ورزد. وی سپس به تشریح لزوم دولت مشروطه پرداخته و آن را از جهت این که صاحب بر حق حکومت یعنی امام زمان در غیبت بوده بر حکومت استبدادی ترجیح می‌دهد.

نائینی این نظر خویش را مبتنی بر سه مقدمه کلامی می‌سازد. مقدمه اول این که چون در

شریعت اسلامی واجب گردیده از هر منکری شخص را بازداشت، و دوم این که حکومت در دوران غیبت از وظایف حسبیه به شمار می‌رود، و سوم این که رفع غاصب از قطعیات مذهب است، پس «مبین شد مجال شبهه و تشکیک در وجوب تحویل سلطنت جائره غاصبه از نحوه اولی به نحوه ثانیه با عدم معزوریت از ید از آن باقی نخواهد بود، چه بعد از آن که دانستی که نحوه اولی هم اغتصاب رداء کبرائی عزاسمه و ظلم به ساحت اقدس احدیت است و هم اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت صلوات الله علیه و هم اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد است به خلاف نحوه ثانیه که ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب دیگر خالی است... و بیان دیگر آن که تصرفات نحوه ثانیه همان تصرفات ولایتیه است که ولایت در آنها چنانچه بیان نمودیم برای اهلش شرعاً و با عدم اهلیت متصدی هم از قبیل مداخله غیر متولی شرعی است در امر موقوفه که به وسیله نظارت از حیف و میل صیانت شود و با صدور اذن، عمن له ولایة الاذن، لباس مشروعیت هم می‌تواند پوشیده و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیله اذن مذکور خارج تواند شد و...» (ص 47 و 48)

در حقیقت نائینی با این سخن خود، تفویض امر حکومت را از طرف علماء که نایبان خاص به شمار می‌روند، مطرح می‌کند و همانند علمای دوران صفویان به تنفیذ حکم سلطان به نیابت از فقیه جامع الشرایط بر می‌گردد. نائینی در توجیه اصل نظام مشروطه پا را از دایره دیدگاه فقهی بیرون نمی‌گذارد و در مقابل شبهات مخالفان مشروطه و رجحان مشروطیت بر استبداد سه دلیل فقهی مطرح می‌کند:

1- وجوب امر به معروف و نهی از منکر.

2- نیابت مجتهد جامع الشرایط در امور حسبیه.

3- وجوب تهدید کامل تصرفات عدوانی اشخاص.

از آن جا که قانون، اقتدار حکومت را تعریف و تعیین می‌کند و بدان حق اعمال قدرت می‌بخشد، نائینی نیز به آن توجه کرد و در مقابل مضرات حکومت استبدادی که فرد پادشاه فراتر از هر قانون و قاعده‌ای، حاکم بر جان و مال و ناموس رعیت خویش بوده، از لزوم قانون و جایگاه آن در نظام مشروطیت بحث می‌کند. قانونی که در عین حال قدرت دولت را محدود و مقید می‌کند، از طرفی برای ملت حق انتخاب و آزادی و برابری و... نیز ایجاد می‌کند.

نائینی در بنیان دولت مشروطه، قانون را به درستی یکی از دو امر لازم می‌شمارد، ولی با دریافت سنتی خویش، قانون را شرط ضروری مشروطه خوانده و می‌نویسد: «مرتب داشتن دستوری که به تحدید مذکور و تمیز مصالح نوعیه لازمه الاقامة از آن چه در آن حق مداخله و تعرض نیست، کاملاً وافی و کیفیت اقامه آن وظایف و درجه استیلای سلطان و آزادی ملت و تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب به طور رسمیت متضمن،

و خروج از وظیفه نگهبانی و امانت داری به هر يك از طرفین افراط و تفریط چون خیانت به نوع است... چون دستور مذکور در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه به منزله رسائل علمیه تقلیدیه در ابواب عبادات و معاملات و تحولات و اساس حفظ محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آن است، لهذا نظامنامه و قانون اساسیش خوانند و در صحت و مشروعیت آن بعد از اشمال بر تمام جهات راجعه به تحدید مذکور و استقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه دیگر معتبر نخواهد بود...» (ص 33)

تلقی نائینی از قانون اساسی چون رساله علمیه تقلیدیه که در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه، فصولش با قانون شرعیه مخالفت ندارد، بحثی در حدود فقه و بنیان حکومت فقهی را پیش می‌آورد و در واقع پاسخی به این سؤال پیش می‌کشد که آیا بر مبنای قوانین فقهی می‌توان دولت مدرنی را اداره کرد؟

نائینی اضافه کرد که سلطنت مطلقه (استبداد) در واقع دخول در سه قلمرو غصبی است: 1- حق الهی. 2- حق امام. 3- حق مردم؛ به منظور جلوگیری از گسترش غصب به وضع قوانین جهت جلوگیری از آن اقدام کرد. بدین اعتبار جلوگیری از تعدی و تجاوز به حقوق و اموال و نفوس مردم از مصادیق بارز نهی از منکر به شمار می‌رود. وی تأکید کرد که تحدید استبداد از واجبات شرعی است، وی اضافه می‌کند دخالت در امور سیاست از امور حسبیه است و از وظایف عمومی و جزء امور عامه است. امور حسبی که نظام اجتماع وابسته به اجرای آن است در زمان غیبت وظیفه نواب عام می‌باشد و آنها می‌توانند این وظیفه را مستقلاً اجراء کنند و یا می‌توانند این حق را واگذار کنند و خود بر جریان اجرای آن نظارت کنند و چون در شرایط فعلی دخالت آنها مقدور نیست، باید به قانونی بودن انتخابات رأی دهند، منتها احتیاط آن است که در جریان امر نظارت نموده و از اشاعه منکر جلوگیری کنند و این کار با تشکیل هیئت مجتهدین بررسی قوانین و مقررات و دستورات قابل اجرا است.

نائینی قانون را از باب مقدمه‌ای واجب برای رعایت حال مسلمانان و ایجاد مساوات در بین آنان که امری واجب است، واجب شمرده و در مقابل مخالفان نظام مشروطه استدلال می‌کند «غیر مجعول شرعی خواه حکم جزئی شخصی باشد با عنوان عام یا کتابچه‌ی دستور کلی، هر چه باشد به عنوان آن که مجعول شرعی و حکم الهی عزاسمه است، ارائه و اظهار و الزم و التزام شود والا بدون اقتران به عنوان مذکور هیچ نوع الزام و التزامی، بدعت و تشریع نخواهد بود...» (ص 34)

از سویی نائینی به سخن پیش گفته‌اش مبنی بر ضرورت قانون گذاری در حفظ نظام و تامین مصالح نوعیه در عصر غیبت بازگشته و بر قانون اساسی تأکید می‌کند. بنابراین از نظر نائینی هم قانون به عنوان يك نهاد مستقل برای ایجاد نظم و آزادی و برابری لازم است، اما این تلقی، قانون را در نظر نائینی خارج از عرصه‌های حقوقی نمی‌کند و وی در استمرار سنت

فقه‌های سلف خویش، بحث از قانون را در کنار حقوق و تکالیف الهی انسانها مطرح می‌کند. از این رو است که نائینی در مقابل مشروعه خواهان، دوام و قوام جامعه را به تشکیل حکومت مشروطه و استقرار قانون منوط می‌کند و نقش قانون را تحدید حدود قدرت حاکم و تأمین مصالح رعیت می‌داند، البته نائینی با تفکیک قوانین شرعی از قانون عرفی، به مبادی فکریش وفادار می‌ماند و اجرای قانون عرفی را از باب عناوین ثانوی شمرده و اصالت با لذاتی را برای آن قوانین، بر خلاف منور الفکران قائل نمی‌شود.

نائینی به لحاظ این که بحث قانون را در حلقه تنگ و سنتی فقه قرار می‌دهد، از آن فقط دریافتی حقوقی را عرضه می‌کند و عرصه‌های نو پیدای قانون اجتماعی و سیاسی را که مولد آزادی و برابری است، از دست می‌دهد. نائینی متوجه نیست که قانون (Law) مجموعه‌ای از مقررات و اصولی است که از سرشت آدمی نشأت گرفته و ریشه در خرد انسان دارد و با قانون (Nomos) به مفهوم ازلی و نازل شده از سوی خداوند تفاوت دارد.

نائینی در بیان ضرورت مجلس شورای ملی یا همان گماردن دستگاهی رادع بر پایه دریافت فقهی خویش، به کنترل قدرت حاکمیت بسنده می‌کند و توجهی به بنیان جامعه مدنی و مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت خویش ندارد، به همین جهت برای توضیح مراد خود از اصطلاح شورویه استفاده می‌کند تا اساس دینی فکر خویش را که از کتاب و سنت بوده، عرضه کند.

نائینی پارلمان را همان شورای جاری در میان اصحاب پیامبر می‌داند، وی معتقد است هنگامی که يك حکمران دینی یعنی امام معصوم در میان نیست، بنابراین به بدل آن، پارلمان و حکومت مشروطه می‌توانند جلودار شکل‌گیری استبداد شوند، نائینی می‌نویسد: «... در این زمینه که دستمان نه تنها از دامان عصمت بلکه از ملکه تقوی و عدالت و علم متصدیان هم کوتاه... و حفظ همان درجه‌ی مسلمة از محدودیت سلطنت اسلامی... از ضروریات دین اسلام است، و همچنین این اساس شوریتی که به نص کتاب و سنت و سیره مقدس دانستنی که ثابت و از قطعیات است، جز به گماشتن مسدد و رادع خارجی که به قدر قوه بشریه به جای آن قوه عاصمه الهیه عز اسمہ و لااقل جانشین قوه عقلیه و ملکه عدالت و تقوی تواند بود... از این رو وجوب گماشتن هیئت مذکوره بدیهی و غیر قابل انکار است...» (ص 56)

نائینی در تبیین نظام مشروطه معتقد است: «سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت و مسئولیت مقومه آن و حفظ حقوق ملیه همه... و اساس ولایتیه و عادلانه بودن نحوه سلطنت چه آن که به حق تصدی شود یا به اعتصاب به آن دو اصل طیب و طاهر - حریت و مساوات - مبتنی است.» (ص 37 و 63) وی با این گفتار، دو مقوله سیاسی را مطرح می‌کند، اما در بحث از این دو اصل، در ورطه مسائل شرعی افتاده و آزادی را در رهایی از رقیت مستبد و برابری را در حقوق شرعی، احکام و مجازات مختص می‌گرداند؛ نائینی بدون

این که التزام یا شناختی از مبانی جدید فکری آزادی و برابری داشته باشد، این مفاهیم را در اندیشه سیاسی خود به کار گرفت؛ وی آزادی را بیشتر در حوزه عمل سیاسی می‌خواست. (ص 64)

با این حال درک نائینی از آزادی که غیر از تلقی اندیشه سیاسی مدرن از این مفهوم بود و نائینی آن را در چارچوب فکری خویش به معنای مبارزه علیه ظلم و محدود ساختن قدرت سلاطین می‌دانسته است. این تلقی نائینی در استمرار سنت فکری بود که آزادی را مفهومی صرفاً حقوقی می‌دانست. در اندیشه سنتی واژه‌های حر و حریت با همه اشتقاقات و مترادفشان برای توضیح شأن و مقام انسانهایی به کار می‌رفته که از نظر حقوقی آزاد و غیر برده بوده‌اند.

طبیعی است نائینی با طرح این که حکومت شورویه همان غایت سیاسی اسلام بوده و مشروعیت این نوع حکومت براساس اجرای قوانین شرعی است که الهام گرفته از منابع دینی می‌باشد، نمی‌تواند به حق ملت چه در عرضه قانون گذاری و چه در عرصه آزادی‌های سیاسی دست یابد.

نائینی در تبیین برابری نیز به دیدگاه دینی وفادار است و نظری غیر از مفهوم جدید آن را منظور می‌دارد؛ (ص 69) نائینی برابری را هم امری دینی و هم برآمده از احکام شرعی می‌شمارد و آن را در قالب حداقلی سنت قرار می‌دهد و تنها در اجرای برابر احکام بر افراد قرائت می‌کند. در حالی که برابری در اندیشه مدرن در عرصه‌های دیگری مدنظر بوده و گذشته از برابری عبادی، زمینه‌های اجتماعی و سیاسی را هم در بر می‌گرفته است. نائینی با تکیه بر دانش فقه، برابری را فقط از نظر شرعی تجویز می‌کرد. (ص 69) تمامی اصطلاحات مورد استعمال نائینی در حوزه سنت فقه جای داشته و حاکی از تلقی سنتی نائینی می‌باشند و برابری نشأت گرفته از حقوق طبیعی مدرن را در نظر ندارد. بنابراین از نظر نائینی اجرای مساوات به تکالیف تعبدیه و توصییه و احکام و مناکحات و سایر ابواب عقود و ایقاعات و موارد و قصاص و دیات و نحو ذلك از آن چه مرجع در آن رسائل علمیه و فتاوی مجتهدید، متابعت هم موکول به دیانت مسلمانان و خارج از وظایف متصدیان و هیئت مبحثان است، مداخله و ربطی ندارد.» (ص 71) در حقیقت برابری در اندیشه سیاسی نائینی به رفتار منفصانه دلالت دارد و از مفهوم همسانی و همگونی سیاسی برخوردار نیست.

(9) تحلیل محتوایی رساله لالان- بخش اول

ثقة الاسلام تبریزی رساله لالان را به تاریخ ربیع الاول 1326 قمری و در تبیین اهداف مشروطیت خطاب به سران مذهبی جنبش در نجف نوشته است؛ به دوره ای که نخستین دوره مجلس شورای ملی با اقدامات نظامی محمد علی شاه و همراهی متشرعانی چون

شیخ فضل اله نوری به تعطیلی کشانده شده بود و در تاریخ مشروطیت ایران از آن به «استبداد صغیر» نام برده می شود. مراد ثقة الاسلام از نامگذاری این رساله به «لالان» که به زبان ترکی بی زبان است، فهماندن سخن دل مشروطه خواهان و واقعیت مشروطیت است. درمقدمه رساله تقابل سلطه خودسرانه و منع اراده شاهانه و لزوم شورا مورد توجه قرار گرفته و مراد از مشروطیت خروج از سلطه خودسرانه به حکومت قانونی و مشروط دانسته شده است. با این حال ثقة الاسلام هم مانند بسیاری از متشرعان عصر مشروطه، مراد از تحول سیاسی را حفظ اساس شریعت اسلامی، ایجاد عدل و مساوات و قطع طمع دول خارجه خوانده است. وی هم بدرستی اساس مشروطیت را در دارالشوری می داند. اشاره ای مطابق عرف علمایی به تاریخ مقابله جهان اسلام و جهان دیگر و نوشتن از علل عقب ماندگی و دلایل رشد جهان دیگر، این رساله را همانند دیگر رسالات سیاسی آن دوره با اشکالات جدی تاریخی و معرفتی مواجه می کند. بنیادهای معرفتی و فرهنگی مشروطیت ندانسته به زمینه های تاریخی اسلام و ایران دوره میانه تقلیل داده شده و هیچ اشاره به زیرساخت های حقوق مدرن و عرفی مشروطیت نشده است. ظلم و تعدی حاکمان نیز از نظر ثقة الاسلام از عوامل بدبختی رعیت و دلیل روی آوری آنان به دول خارجه است. «علاج آن منحصر به محدود نمودن دولت و مشروطه کردن سلطنت» و «در حفظ حصار اسلام با قوای معنویه» و «تأسیس مکاتب و... تحصیل ثروت و علوم نافع در معاش و علم پولتیک و علم سد باب احتیاج به خارجه» (ص 15) است.

اشاره ثقة الاسلام به واقعه رژی و نقش آن در حفظ استقلال مالی ایران و اثرش در وقوع جنبش مشروطیت خالی از لطف نیست و روحیه ملی گرایی نویسنده را حکایت می کند. در توضیح رویداد ضد رژی به مختصری بسنده می کنم. دگرگونی در روابط جهانی و تاثیر این روابط در حدود جغرافیایی و فرهنگی- سیاسی و اقتصادی ایران، همانطور که در اذهان موجبات تحول را پدیدار ساخت، در کنشهای فردی و اقدامات اجتماعی نیز مسائلی را به وجود آورد که در تاریخ ایران بی سابقه بودند؛ ظهور جنبشهای مردمی برای احقاق حقوق فردی و ملی که با جنبش تنباکو آغاز می شود، زمینه های اولیه جنبش مشروطیت و ایده های نوین اجتماعی- سیاسی را در خود جای داده است.

جنبش تنباکو خود نیز متأثر از حوادثی چون جنگ های ایران و روسیه و ورود عامل خارجی (روسیه- انگلستان و عثمانی) در سیاست ملی و اقتصاد ایرانی بود؛ در تمامی این جنبش ها «اعتراض بر هیأت مجموع نظام حاکم (بنیادی اساسی) روح تاریخ اجتماعی ایران را از آغاز سده چهاردهم هجری می سازد. البته انتقاد و اقدام در جهت «رפורم» و تغییر نظام حکمرانی، باز می گردد به دوران سی و چند ساله پیش از آن. هم چنان که اندیشه تجدد دینی نموده های متنوع داشت؛ از بدعتگری تا عنوان «پروتستانتیزم» را

در برمی‌گرفت. جهش‌های اصلاح سیاسی که از درون دستگاه حاکم برخاست در نهایت به ناکامی انجامید، هر چند تأثیر مستقیم فکری و اجتماعی برجای گذارد. هم چنان که فکر تجدد دینی در ایران قوت نگرفت اما تأثیر نهاد. هیأت نظام حاکم خود سد راه تغییر و ترقی بود.»

وضعیت جامعه در آن دوران به شکلی درآمده بود که هم دیوانیان از آن شرایط ناراضی بودند و هم توده مردم از نبود عدالت و گسترش فقر آزرده خاطر بودند؛ از طرفی رکود اقتصادی که در اثر تغییر در مبادلات جهانی برای ایران فراهم ساخته بود، اقشار تاجر و صاحب سرمایه را به تلاطم واداشته بود و از طرف دیگر مکانیسم‌های کهن کشورداری توان سرکوب و نادیده گرفتن حقوق رعیت را از دست داده بود؛ در مجموع تمامی شرایط برای وقوع یک حادثه دوران‌ساز و تاریخی پدید آمده بود، در چنین شرایطی «تلاش و فعالیت مخالفان سیاسی به‌کنار ناخرسندی عامه هم از دولت جای خود را داشت. مایه نارضامندی عمومی، فقر و گرانی ارزاق بود که خود در درجه اول از ثمرات قحطی و وبا و ستم عاملان حکومت بود که مسئولیت جملگی به خود دولت باز می‌گشت.» (شورش بر امتیازنامه رژی، ص 27)

در بحث از زمینه‌های شکل‌گیری جنبش ضد رژی، گذشته از عوامل خارجی و آگاهی که برخی از مردان سیاست از شرایط استعماری آن و ضربه‌ای که بر اقتصاد ملی وارد خواهد ساخت، به دست آورده بودند، عوامل اجتماعی چندی نیز دخیل بودند؛ گرانی ارزاق عمومی و کاهش قدرت خرید مردم از مهم‌ترین عواملی بودند که اعتراضات مردمی را به صورت مخالفت با کمپانی خارجی که در حقیقت مخالفت با حاکمیت بود، به صحنه آورد؛ «نکته اینجاست که شکایت شهرنشینان از بابت گرانی ارزاق و غیره چیز تازه‌ای نبود. اما با تشکیل هر حرکت اجتماعی، نارضامندی عامه و بکار گرفتن آن می‌توانست مشارکت انفعالی آن را در آن جنبش مسلم گرداند. نکته ظریف دیگر اینکه سفارت انگلیس یک باره وقتی به یاد غمخواری مردم افتاد که رژی می‌خواست کارش را تازه آغاز نماید، از اینرو از نارضامندی مردم سخت اندیشناک بود.» (شورش بر امتیازنامه رژی، ص 34)

در آن شرایط بحرانی، کمپانی انگلیسی در پی تصرف اصلی‌ترین محصول ملی ایران به صحنه آمد و بدون توجه به زیرساخت‌های اجتماعی و التهابات سیاسی و واکنش‌هایی که جنگ‌های ایران و روسیه علیه خارجی‌ان به وجود آورده بود، یکی از قراردادهای استعماری تاریخ ایران منعقد شد؛ بی‌تردید نخبگان و مردان سیاسی آگاه ایرانی به این نکته پی برده بودند که ورود کمپانی خارجی همان کاری را در ایران خواهد کرد که نظامیان روسیه در تصرف بخشی از خاک ایران انجام دادند؛ اعتراضات نخست از طرف صنف تجار تهرانی شروع شد، به دیگر اقشار جامعه گسترش یافت و آخر سر دولت را مجبور

به فسخ قرارداد کرد؛ «بحث ما روشن نمود که دولت در برابر سلسله اعتراض که از هر گوشه‌ای می‌رسید و عصیان‌هایی که در چند ایالت برخاست و از همه مهمتر درك خطر بحران داخلی ناگزیر در اول ربیع‌الاول قضیه انحلال رژي را با نماینده انگلیس به میان نهاد و موافقت او را در اصل مطلب گرفت. تلقی دولت انگلیس نیز همین بود که هرگاه بار دیگر طغیانی سر بگیرد، شاه بی‌چون و چرا به فسخ امتیازنامه اقدام خواهد کرد. از اینرو از جانب دولت انگلیس به کمپانی سفارش رفت که با احتیاط قدم بردارد و در اجرای مواد انحصارنامه سختگیر نباشد. زمینه الغای نظام رژي چنین فراهم گشت.»

جنبش ضد رژي که نخستین حرکت عمومی ملی در تاریخ معاصر ایران بشمار می‌رود، نطفه‌های اولیه قانون‌خواهی و مشروطه‌طلبی را به لایه‌های مختلف جامعه انتقال داد و بخشی از زمینه‌های لازم را برای استقرار مشروطیت فراهم ساخت.

(10) تحلیل محتوایی رساله لالان- بخش دوم

با این مقدمات، فصل اول رساله لالان شروع می‌شود. این فصل متصدی دفع اشکالات وارده بر مشروطیت است؛ اعتراضی که از سوی مشروعه‌خواهان شده و ثقة‌الاسلام همانند عبدالبهاء با اشاره‌ای به تاریخ بزرگواری ایرانیان، به عامل استبداد در عقب ماندگی ایران می‌پردازد؛ اما بخشی از ارجاعات تاریخی وی آمیخته به احساسات وطن‌دوستانه و عاری از واقعیت است؛ می‌نویسد می‌گویند چون ما عطف نظر بر سوابق ایام می‌نماییم، می‌بینیم که وقتی امتداد مملکت اسلام از دیوار چین بود تا جبل الطارق و مملکت اندلیس آیا مملکت اندلیس و اسپانیا هشتصد سال در تحت تسلط و استیلای اسلام نبود و قرطبه و غرناطه ام‌البلاد مملکت نبودند؟ آیا اجانب متدرجا مستولی بر آن ممالک نشده بعد از صدمات متتالیه و تسلط‌های تدریجی بالاخره بعد از هشتصد سال بالتمام مستولی و اسلام را بالمره مستاصل نکردند؟ و مساجد آن دو شهر معظم را کلیسا نمودند و دو کرور کتب از مؤلفات مسلمین را آتش زدند که عقلای فرنگ خود نیز تاسف آن را می‌خوردند و مرتکب آن را نفرین می‌نمایند. آیا پنج هزار مجلد قرآن عظیم‌الشان در جزو آن کتب محرقه به آتش عدوان نسوخت؟ آیا فلیپ سیم در سنه 1007 قریب دو کرور مسلمانان را از غرناطه و اسپانیا اخراج نکرد؟ آیا جماعت کثیره از مسلمین از زجر و عذاب‌هایی که جماعت انگیزسیون (یعنی مفتش مذهب) بر آن بیچاره‌ها کردند ترك جان یا تبدیل مذهب نکردند و جماعتی لایحصى زنده زنده به آتش نسوختند؟ آیا سلاطین غیر مسلم، شامات و سواحل را تا بیت المقدس فتح نکردند و هشتاد و چند سال در دست اجانب نبود که دوباره صلاح الدین ایوبی آن‌ها را استرداد کرد و اگر همت او نبود، حالا تمامی آن ولایات دیگر نیز مانند اندلیس در دست اجانب بود؟ آیا ممالک

وسیع هند که چندین ایالت معظمه‌اش در تحت استیلای اسلام و شیعه نبود به انواع حیل و تدابیر به تصرف دیگران نرفت؟ آیا الجزایر و فارس و مراکش، سلطانش مسلمان نبود که اولی در دست دولت فرانسه و دومی در کشمکش و تحت نفوذ دول مشترک المنافع خارجه است؟ مصر و آفریقا وضعش چه بود و حالیه حالش چیست؟ قفقازیه و هرات چه بودند و چه شدند. آیا قبرس و قرطاغ و عربستان حتی یونان جزو ممالك اسلامیه نبود؟

در زمینه مسائل مشروطیت نویسندگان به افراط کاری‌ها معترف است و آن را عامل جوسازی مخالفان می‌داند، اما در اصل قضیه ضرورت مشروطیت را تجویز می‌کند؛ چرا که حفظ کشور، شریعت و گذار از استبداد را با آن دانسته و مشروطه پادشاهی را در برابر جمهوریت، نظام سیاسی مورد نظر اسلام می‌داند. از این نظر مشروطه خواهان «چنان باشند که در حق ایشان خیرالظمه گفته شود و مالیات که از مردم گرفته می‌شود، صرف آبادی مملکت شود و لقمه خادمان ملت و مساکین باشد نه طمع‌ه اخوان الشیاطین.» (ص 25)

به دریافت ثقة الاسلام تبریزی اساس مشروطه منع اراده شاهانه و لزوم شوری است در امور عرفیه که با سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه و جدایی این سه قوه از همدیگر تثبیت می‌شود. وی در تشخیص قوای حکومتی مشروطیت نظر درستی دارد، اما در کارکرد و فرایند آن‌ها را به زیر قوانین شرعی می‌برد و به تعبیری و شاید در برابر مخافان متشرع، از مشروطیت قرائتی مشروع به شریعت می‌دهد.

از نظر ثقة الاسلام «قوه مقننه فقط برای وضع قانون است در امورات مملکتی از تعیین حدود شاه و رعیت و اخذ و عطا و حدود داخله و خارجه و گرفتن مالیات و سرباز و صلح و جنگ و غیر آن چه در اداره مملکت داری لازم است و قوام مملکت و سلطنت با او است و در ایام استبداد نیز به نحو استبداد عادت و جاری بودند به نحو قانون.»

قوه قضائیه از نظر وی هم بر دو قسم شرعی و عرفیه است؛ در این زمینه رگه‌هایی از سکولاریسم ابتدایی در رساله نوشته شده، اما زیر ساخت قوانین عرفیه را در احکام شرعی قرار داده است. با طرح مسائل تاریخی، ثقة الاسلام فصل اول رساله را در خواسته ملت می‌نگارد؛ «قوه قضائیه نیز بر دو قسم است: یکی قضائیه شرعی و دیگری محاکمات عرفیه؛ اما شریعیات، حکم آن همان است که در شریعت مطهره معین شده و در قانون مشروطه ایرانی تغییرپذیر نیست؛ بلکه نیت مشروطه آن است که در این باب تا قوه دارند، مطابق شریعت بوده و نا اهل را راه ندهند و دکانداری شرع فروشی را که در غالب کوچه و بازارها معمول است، موقوف دارند و اسناد معاملات را طوری نمایند که خریدار از شرور معلومه که معلوم است، ایمن بماند و غیر ذلك که تفصیل آن طولانی است و این رساله نه گنجایش ذکر مفاسد امورات معموله دارد و نه حوصله ذکر محاسنی که در استحکام و سد باب عیوبات هست... و دیگر محاکمات عرفیه است از قبیل محاکمات عسکریه و مالیه و محاکمات جراید و مامورین که تابع

قوه دیگر است، باز ربطی به احکام شرعیه ندارد.»

از نظر وی ملت خسته از استبداد، پی جوی حفظ سلطنت اسلامی و بقای ملک ایران برای ایرانیان است. ایده وطن خواهی بر تمامی فصل گسترده شده و ثقة الاسلام با این فرض به طرح مطالبات سیاسی ملت می پردازد. به باور وی «مشروطه بودن دولت که علت تامه بقای سلطنت و شکوت اسلامیت و ایرانیت می باشد»، علاج عقب ماندگی ایران و پایداری سلطنت اسلام است. بنابراین «به ملاحظه مقتضیات عصر و حفظ جنبه روحانیت»، حجج الاسلام «حکم به وجوب مشروطیت دادند.»

به روایت نویسنده مشروطیت ریشه در اسلام و برای اسلام و در راستای اجرای اسلام دارد و هر آن چه در رهایی از استبداد و رسیدن به آزادی ملت انجام می دهد در همین زمینه قابل قبول و توجیه است! حتا آزادی قلم و آزادی زبان که از خواسته های مشروطه طلبان است، با توجیهات دینی همراه می شود و ثقة الاسلام تمامی ایده های عرفی و سکولار مشروطیت را به تأویل شرعی می کشاند. فصل دوم با عنوان «دولت چه می گوید؟» به تبیین جریانات بعد از بمباران مجلس شورای ملی و دوره استبداد صغیر می پردازد.

(11) تحلیل محتوایی رساله لالان- بخش سوم

به درستی از نظر ثقة الاسلام «دولت، مشروطه نمی خواهد و نمی خواهد از قدرت استبدادی خود تنزل کند...» به دو بهانه «اختلال دارالشوری و مخالف بودن مشروطه با شرع مطهر.» برای درک دیدگاه نویسنده اشاره به مساله انحلال اولین دوره مجلس شورای ملی ایران توسط محمد علی شاه می پردازم؛ در فعالیت بیست ماهه ی مجلس شورای ملی، محمد علی شاه با سنگ اندازی مانع از تحقق اصولی خواسته های مشروطه خواهان می شد و به تحریک عده ای از درباریان و سفارت روسیه در پی از میان برداشتن نظام مشروطه بود. در تکمیل این اهداف او در پی بهانه ی درخواست چند نفر از نمایندگان و انقلابیونی که در نظر شاه در ترور نافرجام او دست داشتند، به مجلس هجوم برده و با همدستی افسر قزاق روسی - لیاخوف - ساختمان مجلس و ساختمان های همجوار آن را به توپ بست و با فراری دادن نمایندگان، بساط مشروطه خواهی را موقتاً برچید.

به دنبال ترور اتابک و سوء قصد نافرجام به محمد علی شاه، آرامش ظاهری میان پارلمان و دربار به هم ریخت و تضادها آشکار شدند؛ محمد علی شاه در روز پنجشنبه 4 جمادی الاولی 1326 قمری قزاقان تحت امر خود را به فرماندهی لیاخوف در سه ستون به بهارستان گسیل و محوطه ی پارلمان را به محاصره درآورد؛ قزاقان ابتدا راه های ورودی مجلس را بستند و از ورود مردم به آنجا جلوگیری کردند. سپس به دستور فرمانده قزاقان - لیاخوف - یک گلوله توپ به سوی مجلس شلیک شد.

با شلیک توپ در میان مشروطه خواهان حاضر در مجلس وحشت و اضطراب افتاد و عده‌ی محدودی از آنان که مسلح بودند، مبادرت به شلیک کردند. در این اوضاع، تیرانداز ماهری از یکی از پنجره‌های فوقانی ساختمان ظل‌السلطان با تفنگ مازور توپچیان قزاقان را یکی پس از دیگری مورد هدف قرار می‌داد. قزاقان که مورد آتش قرار گرفته بودند، یکی از توپها را به طرف ساختمان ظل‌السلطان برگردانده و با شلیک گلوله‌ای، آنجا را به آتش کشیده و تیرانداز مشروطه‌خواه را کشتند. آنان شلیک توپخانه را ادامه دادند و با پراکنده شدن مجلسیان، ساختمان مجلس تخریب و وسایل آن به یغما رفت؛ آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبایی که در مجلس حضور داشتند، دستگیر و به دنبال توهین و دشنام قزاقان، روانه‌ی تبعید گردیدند. تعدادی از نمایندگان را در باغشاه بعد از اذیت و آزار، کشته و عده‌ای را روانه‌ی زندان کردند. برخی از نمایندگان نیز به سفارت انگلیس پناهنده شده و بعد از مدتی با حمایت سفارتخانه، روانه‌ی خارج از کشور شدند. از میان رجال سیاسی هم جلال‌الدوله و علاءالدوله و سردار منصور و عضدالملک که برای پاره‌ای مذاکرات به نزد محمد علی شاه رفته بودند، دستگیر و به تبعید فرستاده شدند؛ (کتابهای آبی، ص 105؛ بمباران مجلس شورای ملی در سال 1326 هجری، ص 366؛ فتح تهران، ص 147) شرف‌الدوله از نمایندگان تبریز در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی آن روز را این گونه ثبت کرده است: «...از صبح علی‌الطلیعه شروع به تیراندازی و جانبازی شده است و خیابان‌ها و کوچه‌ها به طوری پر از صدای تیر تفنگ است که نمی‌توانم به مجلس بروم، گویا از چهار طرف مجلس، قزاقا و سربازان آن جا را احاطه کرده و در سر راه دو توپ نهاده‌اند... از طرفین بنای شلیک و تیراندازی می‌گذارند، صد و دویست دویست تیر خالی می‌شده است، توپها را نیز آتش داده، عمارت مجلس را به توپ می‌بندند. از طرف سنگرهای مجلس و از طرف انجمن مظفریه و انجمن آذربایجان نیز شلیک می‌شد... تمام اسباب و آلات مجلس را سوار و سربازان غارت می‌نمایند و می‌برند. بعد از تخریب و فتح مجلس، توپها را به انجمن مظفری می‌بندند، اعضاء انجمن نیز با کمال جرئت و جسارت دفاع می‌کرده‌اند تا وقتی که گلوله و شراپیل توپها، آن جا را نیز خراب و زیر و رو می‌کند، آنها نیز فرار می‌کنند. سوار و سربازها ریخته و هر چه بوده برده‌اند، همچنین خانه‌ها و مغازه‌های جنبین نیز به غارت می‌رود. بعد از فتح و تخریب انجمن مظفری، توپها را به انجمن آذربایجان برمی‌گردانند، آنها نیز در مقام دفاع جد و جهد و کوشش داشته‌اند. آن جا را نیز تماماً زیر و رو می‌نمایند. آنها نیز متفر می‌شوند، سوار و سرباز آن جا را نیز غارت می‌نمایند.» (روزنامه خاطرات شرف‌الدوله 1377، ص 234)

در روایتی دیگر، فروغ‌الدوله نیز در نامه‌ای که به تاریخ 24 جمادی‌الاولی 1326 به ظهیرالدوله نوشته، از آن واقعه یاد می‌کند: «...دیروز سر آفتاب چند نفر قزا آمدند در مجلس گفتند شاه فرمودند ابداً با شما کار ندارم. نه با مجلس نه با انجمن‌ها. فقط آن هشت نفر را که خواسته‌ام

بدهید، اگر ندهید مجلس را به توپ می‌بندم. امروز قتل عام می‌کنم. ابداً مجلس جوابی نداد. مکرر قزاق‌ها گفتند. از مجلس يك دفعه تفنگ انداخته شد برای قزاق‌ها. سی تا قزا را زدند، یکی برای شاه خبر برد. شاه فرمان به پالکینیک داد که مجلس و مسجد را توپ ببندند، يك مرتبه شهر به هم خورد...» (خاطرات و اسناد ظهیرالدوله 1367، ص 357) با انهدام مجلس و از هم پاشیدن قوای مشروطه‌خواهان و مدافعان مجلس، در تهران حکومت نظامی اعلام و سلطه‌ی استبدادی دربار اعاده شد.

به این ترتیب در روز 23 جمادی‌الاولی 1326 بالاخره محمد علی شاه نتوانست حضور نخستین پارلمان قانون گذاری را در ایران تحمل کند و بعد از يك سري نامه‌نگاریهای بی‌نتیجه‌ای که میان رئیس مجلس و شاه رد و بدل شد، (مجلس اول و نهادهای مشروطیت، ص 536) به كمك قزاقان خود، مجلس شورایی ملی و خانه‌ی ملت را زیر بمباران گرفت. عین‌السلطنه در ثبت آن روز به حقیقت تلخی اشاره دارد؛ «... دكاكین همه باز بود. این مردم سست عنصر که دیروز جان و مال و خون خود را فدای مشروطه می‌کردند، هیچ تغییری در حالشان نبود. بلکه ساحت مقدس دارالشورای ملی را غارت کرده به چوب خشك و درخت تر آن ابقا نکردند و چیزی برای آن ساحت قدس مقدس باقی نگذاشتند؛ اگر يك قالیچه سرباز برد، ده قالی دوازده ذرعی مشروطه‌طلبان و ملت غیور آوردند. هي گفتند ملت پی به حق خود برده، هي گفتند ملت بیدار شده، همه دروغ، همه تزویر، همه خدعه. این بود بیداری و علم و آگاهی آنها که هر چه یقه پاره کردیم دستگیر آن لامذهب‌ها نشد که نشد.» (روزنامه خاطرات عین‌السلطنه 1377، ص 3/2124)

به این ترتیب دوره‌ی اول مشروطیت در ایران دچار استبداد شد تا در گذار ایام، به دلاوری‌های مشروطه‌خواهان تبریزی و بختیاری، بازگشت مشروطیت و شروع دوره‌ی دوم مجلس شورایی ملی به تحقق پیوست و برگ‌ی به یاد ماندنی از تاریخ جدال استبداد و مشروطه بر او را سیر تحولات تاریخ ایران زمین ثبت شد.

(12) تحلیل محتوایی رساله لالان- بخش چهارم

به تحقیق جدال مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان بر رساله لالان سیطره دارد و تمامی اهتمام نویسنده بر توجیه شرعی و نه عرفی مشروطیت قرار گرفته است؛ عارضه‌ای که بر بیشتر رسالات و کنش گران دینی آن دوران مستولی بوده و اندیشه سیاسی مدرن را در عصر مشروطه با آفت‌های جدی معرفتی گرفتار کرده بود. ارجاعات مکرر ثقة‌الاسلام به تاریخ و اصول اعتقادی مذهبی در توجیه و تبیین مشروطیت و مخالفت با مخالفان متشرع مشروطیت، مانده فصل را به خود اختصاص داده است. فصل سوم، «تکلیف چیست؟» نام گرفته است. به تعبیر نویسنده دفاع دینی از مشروطیت برای حفظ شریعت و وطن، تکلیف اصلی مشروطه‌خواهان است. می‌نویسند: «عزیزان وطن! ملت بی علم است و تابع قوت و

طالب امنیت، مشروطه طلبان باید حسن مشروطه را برای ایشان حسی نمایند و برای شخص بی اطلاع و بی علم دلیل و برهان معنوی آوردن بی جا است؛... پس بیایید دست به هم دهیم و هم آواز شویم و آن علم عدالت را که همه می دانیم و مرکوز طباع ما است و شریعت اسلامی به ما یاد داده، معمول داریم تا خود را به ساحل نجات برسانیم و از طرف خصم ایمن شویم و بر او غلبه جوییم.» (ص 39) ثقة الاسلام تبریزی فصل چهارم رساله خود را در «عاقبت کار چیست؟» قرار داده است؛ می نویسد: «اگر دولت، مشروطه را ندهد و امنیت و ائتلاف میان دولت و ملت حاصل نشود و طرفین از همدیگر مطمئن نشوند، رفته رفته دایره فساد وسعت گرفته و تمامی ممالک پامال تاخت و تاز و عدم امنیت شده، نه سر ماند و نه دستار، و اگر ما تبریزیان نیز به تکالیف فصل سوم عمل ننماییم و خود را از همه چیز معاف شمیریم، اولین جان خذلان را از دست ساقی عدوان ما خواهیم نوشید.» (ص 39) داستان رویدادهای عصر مشروطه، همان طور که ثقة الاسلام آرزو کرده و تشخیص داده بود، با مقاومت تبریز به سرنوشت نیکویی رسید و مشروطه بعد از تعطیل جزئی توسط محمد علی شاه و متشرعانی چون شیخ فضل الله نوری، به سیستم سیاسی ایران زمین برگشت و دوره دوم آن با تلاش آزادی خواهان در داخل و خارج کشور، مستقر شد. مشروطه پژوهان آن حوادث تاریخی را به گونه های متفاوت ثبت کرده اند. با ظهور استبداد محمد علی شاه و بسته شدن مجلس، عده ای از آزادی خواهان از سه منطقه برای اعاده مشروطیت و سرنگونی محمد علی شاه، روانه تهران می شوند. ستارخان از تبریز - سردار اسعد بختری از سوی جنوب و محمد ولیخان سپهدار تنکابنی از طرف شمال به سمت تهران حرکت کرده و بعد از درگیری با قوای دربار و قزاقان حامی شاه، در 24 جمادی الاخر 1327/23 تیر 1288 خ تهران را فتح می کنند. در پی این اقدامات، محمد علی شاه به سفارت روسیه پناهنده شده و با تشکیل مجلس عالی فواید اعاده از سوی انقلابیون از سلطنت خلع و پسرش - احمد میرزا - به پادشاهی برگزیده می شود.

بمباران مجلس شورای ملی و تعطیلی آن شروع دورانی بود که از آن به «استبداد صغیر» نام می برند؛ این دوران، حاکمیت استبدادی محمد علی شاه از بمباران مجلس (2 تیر 1287 خ) تا فتح تهران (22 تیر 1288 خ) را شامل می شود. در این دوران محمد علی شاه با برچیدن نهادهای قانونی جدید التاسیس، احساسات مشروطه خواهان را تحریک نمود؛ تبریز و مجاهدان طرفدار مشروطه را که پیشتر از مقابله با محمد علی شاه و خواهان اعاده مشروطیت بودند، به محاصره قوای تحت امر خود درآورد؛ به سخن آفاری «وقتی مجلس به توپ بسته شد و روشنفکران برجسته نهضت در ژوئن 1908 (تیر 1287) مجبور به جلاي وطن شدند، مرکز انقلاب از تهران به تبریز انتقال یافت. ارتش مقاومت مجاهدین در تبریز، به فرماندهی ستارخان و به کمک انجمن تبریز و مرکز غیبی، رهبری جدیدی پدید آورد. آنها نه تنها حکومت نظامی

ایجاد نکردند، بلکه در گرماگرم نبردها از هیچ کوششی برای ایجاد نهادهای دموکراتیک در تبریز فرو گذار نکردند. ایالت‌های دیگر نیز به زودی از آذربایجان سرمشق گرفتند و حکومت‌های محلی و انجمن‌ها یکی پس از دیگری روی کار آمدند.» (انقلاب مشروطه ایران، ص 297)

محمد علی شاه برای درهم شکستن مقاومت مجاهدان، به محاصره‌ی تبریز پرداخت و همین مساله منجر به مداخله‌ی نظامی روسیه در تبریز (29 آوریل 1909) و به دار آویختن ثقة‌الاسلام و دیگر مجاهدان شد. اما مجاهدان با کمک انقلابیون قفقازی به تجدید سازمان انجمن تبریز مبادرت کرده و بعد از چندین مرحله جنگ و گریز، توانستند شهر را از تصرف قوای شاهی حفظ کنند. آفاری بر پایه‌ی یافته‌های تاریخی و اسناد انجمن‌ها و... بر هماهنگی مجاهدان ایرانی و مبارزان قفقازی تاکید دارد: «مقاومت کنندگان تبریز، با کمک رادیکال‌های قفقاز، نیرویی متشکل از کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، طلاب، عشایر و نیز تعدادی از زنان مبارز سازمان دادند. انتخاباتی برگزار شد و انجمن تبریز تجدید سازمان یافت. به محض اینکه مقاومت کنندگان تبریز در نبرد مواضع برتر یافتند، این شهر جنگ زده بازسازی شد، مدارس را بازگشایی کردند، درمانگاه‌ها دوباره شروع به کار کردند و نانوایی‌ها کار خود را از سر گرفتند. رویدادهای تبریز پیش درآمد سلسله قیام‌هایی در سراسر کشور، بخصوص در گیلان و اصفهان شد که وظیفه‌ی ناتمام انقلابیون آذربایجانی را ادامه دادند.» (انقلاب مشروطه ایران، ص 278)

در حالی که مجاهدان تبریزی در مقابل قوای محمد علی شاه سرسختانه از مشروطه دفاع می‌کردند، عده‌ای از نمایندگان پارلمان و سران برخی از ایلات در خارج از کشور به مبارزه با محمد علی شاه برخاسته و زمینه‌های استقرار مشروطیت را فراهم می‌ساختند؛ انجمن سعادت در استانبول، کمک‌های مالی و سیاسی به انجمن تبریز می‌رساند. سیاستمداران و روشنفکرانی نیز در اروپا با انتشار مجلات به افشای سرشت استبدادی محمد علی شاه می‌پرداختند.

در اروپا عده‌ای از ایرانیان عازم ایران شدند تا مقابله با شاه را سازماندهی کنند. سردار اسعد بختیاری به میان ایل خود آمد و با جمع‌آوری قوای قابل توجهی عزم تهران نمود؛ از سوی دیگر نیروهای ملی در تحت فرمان ستارخان و باقرخان از سوی تبریز روانه‌ی تهران شدند. جبهه‌ی سوم نظامی را سپهدار تنکابنی تشکیل می‌داد که با تجمع قوای خود و انقلابیون قفقاز از طرف شمال رو به تهران آورد؛ نیروهای متحد مجاهدین و مشروطه‌خواهان در 22 تیر ماه 1288 خورشیدی وارد تهران شده و به کمک مردم بعد از چندین روز جنگ و گریز، مراکز مهم حکومتی و مجلس را به تصرف خود درآورده و بعد از پناهنده شدن محمد علی شاه به سفارت روسیه، تشکیلات جدیدی به نام «مجلس عالی» برای اداره‌ی کشور به وجود آوردند که بعد از استقرار کامل قوای مشروطه به حکومت موقت که «هیئت مدیره» خوانده می‌شد، تبدیل گردید و اقداماتی را در راستای تحکیم پایه‌های نظام مشروطه در سراسر کشور به اجرا گذاشت.

اقدامات هیئت مدیره بیشتر ناظر به این موارد بود:

- 1- خلعید و تبعید محمد علی شاه از کشور.
- 2- محاکمه‌ی مخالفان نظام مشروطیت.
- 3- جمع‌آوری پول از ثروتمندان برای تأمین مالی‌ه‌ی دولت.
- 4- انجام انتخابات مجلس دوم.
- 5- واگذاری حکومت به کابینه‌ی سپهدار.

به دنبال این اقدامات، مجلس دوم شروع به کار کرد و مرحله‌ی تازه‌ای از نظام مشروطه در ایران به اجرا درآمد. اما این مجلس نیز دولت مستعجل بود و با اولتیماتوم روسیه که به دنبال ماجرای مورگان شوستر به وجود آمد، تعطیل شد. با سپری شدن دوران استبداد محمد علی شاه‌ی و اعاده‌ی مشروطیت، مهم‌ترین مساله‌ای که پیش روی مجاهدان و مشروطه‌خواهان قرار داشت، سر و سامان دادن به وضعیت مالی کشور و وصول مالیات‌های معوق مانده‌ای بود که باعث کسری در خزانه و تاخیر در پرداخت مطالبات کارگزاران و نظامیان حکومتی شده بود. فاتحان تهران که در پی عزل محمد علی شاه، اکثریت نمایندگان مجلس دوم را هوادار خود کرده بودند، برای حل مشکلات مالی کشور، با توجه به قرارداد 31 اوت 1907 روس و انگلیس مبنی بر دخالت در امور استقراض خارجی و مستشار از کشورهای دیگر، شخصی به نام «مورگان شوستر» را به همراه سه نفر دیگر (لکفر - شیندلر - هیقاک) از امریکا برای ساماندهی به وضع مالی کشور و اصلاح امور مالیاتی با تصویب مجلس شورای ملی در بهمن 1288 به استخدام دولت ایران درآوردند.

تحلیل محتوایی رساله بستان الحق - بخش اول

شیخ ابراهیم زنجانی به رسم زمانه، رساله «بستان الحق» را با اشاره‌ای به بزرگی از دست رفته ایران و ایرانیان آغاز می‌کند؛ شیوه‌ای و بیانی که در بیشتر رسالات عصر مشروطیت نوشته شده و برآمدی از روحیه وطن‌خواهی و در واقع جبران ضربه ملی است که از دوران جنگ‌های روسیه بر جان و روان ایرانیان مانده است.

اثراتی از این ضربه در آگاهی ملی و هویت مدرن به عصر بیداری در میان عده‌ای از نخبگان سیاسی و فرهنگی نمایان می‌شود و در پاره‌ای از شعارها و اهداف مشروطه‌خواهان به صورت بنیادهای ناسیونالیسم ایرانی ظاهر می‌شود.

تباری از این اندیشه که حامل باستان‌گرایی مدرن اندیشان ایرانی است، در رسالات میرزا فتحعلی آخوندزاده قرار دارد؛ آن‌جا که در «مکتوبات کمال الدوله» وی با اشاره به قهقرایی که ... برای ایران زمین به ارمغان آورده است، از عظمت و بزرگی ایران باستان می‌نویسد و بر از دست رفتن آن مویه می‌کند و خواستار بازگرداندن شکوه و بزرگواری ایرانیان است، با ورود به دنیای مدرن و درک و دریافت مدرنیته و مدنیت جدید.

میرزا آقا خان کرمانی که در «سه مکتوب» و مراسلاتی که با دیگر نخبگان سیاسی و فرهنگی ایران داشت، از ملی گرایی می نویسد و عظمت و بزرگی ایران زمین را در گذشته تاریخی آن می داند؛ نگارش اولین متن تاریخ نگاری مدرن یعنی «آئینه سکندری» از سوی کرمانی نیز با همین هدف و برای ایجاد فرهنگ ملی ملی گرایی در میان متجددان انجام می شود. وی در این کتاب به پیشینه تاریخ ایران زمین می پردازد و تاریخ سرزمینی و فرهنگی/سیاسی ایران را تا ورود اعراب به ایران پی می گیرد. بدرستی متن کرمانی در بیشتر موارد، عاری از احساسات هیجانی نسبت به واقعیت تاریخی ایران است و وی با ارجاع به کاوش های باستان شناسی و یافته های ایران شناسان، سعی در بیان حقایق ایران زمین در سپیده دمان تاریخی دارد.

در زمانه رخداد مشروطیت، کسانی چون شیخ الرئیس قاجار و طالبوف تبریزی نیز از بزرگی ایران زمین در گستره تاریخی می نویسند و باستان گرایی و ملی گرایی را به ایده های آزادی خواهی و برابری طلبانه پیوند می زنند؛ در دنباله همین سیر ایده پروری وطن گرایانه است که کسانی نظیر شیخ ابراهیم زنجانی از تاریخ به یغما رفته ایران می نویسند. اما در واقعیت به غلو می افتند و از داده های تاریخی عقلت می ورزند.

رساله «بستان الحق» که در اوایل 1323/1905 نوشته شده، با پرداختن از جنگ روس و ژاپن، به تشریح اوضاع تمدنی دنیا و ایران می رسد. جنگی با پیروزی ژاپن بر روسیه، می تواند بر زخم مانده از روسیه بر سرزمین ایران تسکین داده و رویای پیروزی بر روسیه و بازپس گیری مناطق اشغال شده را برای اذهان ایران گرا بپروراند. زنجانی می نویسد «در این عصر، نور علم و اطلاعات و صنایع و عدل و انتظام عالم را چنان احاطه کرده که عقل حیران است و به حقیقت اگر ملاحظه تواریخ اعصار سالفه و آثار سابقه نمایی، خواهی دید که وضع عالم هیچ نسبت به سوابق ندارد، کانه کلیه عالم بشری در زمان طفولیت بوده الان به سن جوانی رسیده...» (ص13)

بر این اساس پیش گفتار کتاب در تشریح اوضاع تمدنی دنیا و سخنی در علل عقب ماندگی ایران نگاشته است. از نظر زنجانی به خاطر «کمال عقل و تعقل و آزادی افکار و اعمال و کشف حقایق و غور در دقائق» است که «عصر حاضر کمال ترقی و بلوغ و قوت جوانی عقل و ادراک نوع بشری» را به دست آورده است. «بدو و نشو آن از اروپا و فرنگ» بوده و ریشه در «طلوع آفتاب اسلام» دارد! شیخ ابراهیم زنجانی بمانند خیلی از نویسندگان عصر خود، علل پیشرفت فرهنگ و تمدن بشری را مدیون آموزه های اسلامی می داند و به کارگیری آن ها را از سوی غریبان و بی توجهی مسلمانان به آن ها را عامل ترقی غرب و انحطاط شرق می داند!

به استناد داده های تاریخی هم آن زمان و هم امروز روشن است که این روایت از سیر

تمدنی بشریت سراسر اشتباه و آمیخته با ارزش گذاری های احساسی و بی پایه است؛ طرفه آن که وجود آموزه های تجربه باوری و خردمندانه در زیرساخت های تمدن مدرن، تبار به انگاره های یونانی و در زمانه ای نزدیک به تحول معرفتی می برد که در عصر رنسانس و روشنگری به وقع پیوست و تمدن مدرن و مدرنیته را برای بشریت به ارمغان آورد؛ دقت بیشتر در آموزه های انسان گرایانه و بنیادهای معرفتی حقوق طبیعی و... در مدرنیته سیاسی و اجتماعی، بی بهره گی آن را از اعتقادات دینی روشن و کج فهمی کسانی چون زنجان را در وابسته خواندن مدرنیته به اعتقادات اسلامی را روشن می کند.

با این حال، زنجان به اشاره ای از نقش علم و آزادی افکار در تحول تمدنی و علل ترقی غربیان می نویسد. «ترقی موقوف است بر این که علم را عمومی کنند و افکار را آزاد نمایند.» (ص 17) آگاهی مختصر نویسنده از نقش سازنده علم و آزادی در ترقی کشورهای دیگر، او را به سویه ای دیگر از رویارویی شرق سنتی و غرب مدرن می کشاند و با روحیه ای ناسیونالیستی، بخشی از نوشته خویش را در خدمت لایه استعماری و غلبه گرایانه غربیان قرار می دهد. او بدرستی تجارت غربیان با شرق را از عوامل اصلی این سلطه تمدنی می داند (ص 19) و در تبیین آن به تشریح اهمیت بازسازی تجارت داخله می پردازد.

همین مساله یکی از زمینه هایی است که زنجان را به مصاف با سنتگرایانی می برد که خواستار دوری از ارتباطات با غرب بوده و دنیای بسته سنتی را پای می دارند؛ در کنار آنان، زنجان کسانی را که به طرح دوگانه مذهب/مدرنیته مبادرت کرده اند، و رد انتقاد قرار می دهد و سعی در هماهنگی مذهب سنتی و دنیای مدرن دارد؛ تلاشی بیهوده و بی پایه در دگردیسی که در دنیا معرفتی انسان ها به وقوع پیوسته و نویسنده کمترین توجه را به آن دارد و با تحول تمدنی، برخوردی غیر واقعی و نامنتقی می کند.

همین ایده انگاری زنجان را به سوی تبیین و تشریح اصول اعتقادی دینی و طرح احکام مذهبی و نوشتن از مسائلی می کند که جایی در متنی سیاسی/اجتماعی ندارند و رساله «بستان الحق» را به یکی از ضیف ترین رسالات سیاسی عصر مشروطیت تبدیل می کنند. فصلی از رساله در «تقسیم علم به ادبی و طبیعی» (ص 35) است به روش سنت گرایان و برآمده از معلومات دینی نویسنده و غیرلازم برای مسائل سیاسی مشروطیت و آمیخته به متن های متافیزیکی؛ دنباله این مقدمه مجموعه فصل هایی است به غایت نالازم در نوشتن از عقاید دینی، اشاره به اخلاق، اشاره به اعمال و قوانین و آداب و قوانین که حج بیشتر رساله را به خود اختصاص داده اند. «شجره اول در توحید» است. (ص 46-64) بخش بعدی را مباحث مربوط به نبوت تشکیل می دهند. (ص 64-67) در پیوند با این مساله، اعتقادات اسلامیان در ضرورت وجود حاکم مطرح می شود؛ زنجان در این مقوله به وقایع نگاری سنتی بیش از ایده های سیاسی مدرن وفادار است و سعی در رساندن آن وقایع به مسائل دوره

خود دارد. در این موارد، به کوتاهی از «سلطنت مشروطه الهیه» و این که «سلطنت و دولت قانونیه باید به اتفاق کل عقلا و علما که غرض حفظ قوم و قانون داشته باشند» (ص 71) می نویسد.

این مقاله پیشتر به صورت پاره پاره در یکی از سایتها درج گردیده بود که نویسنده آن با ارسال به ویژه نامه مشروطیت این سایت ما را ممنون از الطاف خویش نمود.